



نقش روسیه در خاورمیانه و شمال آفریقا کرملین استراتژیست است یا یک فرصت طلب؟

منبع: موسسه اروپا برای مدیترانه

تهیه شده توسط گروه ترجمه سایت دیپلماسی ایرانی



فهرست مطالب

۴.....	پیش گفتار
۶.....	منافع روسیه در منطقه منا از دیدگاه تاریخی
۶.....	پیشینه تاریخی
۷.....	یلتسین و کوزیرف: روسیه در حال کوچک شدن
۸.....	پریماکوف: فردی قدرتمند در کشوری ضعیف
۸.....	پوتین: فردی قدرتمند در کشوری قدرتمند
۹.....	بازگشت روسیه
۱۰.....	روابط با مصر
۱۱.....	اسرائیل و فلسطین
۱۲.....	عراق
۱۳.....	لیبی
۱۳.....	الجزایر
۱۴.....	شورای همکاری خلیج فارس
۱۵.....	ایران
۱۵.....	ترکیه
۱۶.....	نتیجه گیری
۱۷.....	دهه ۲۰۱۰ روسیه: «استراتژی بزرگ» یا فرصت طلبی تاکتیکی
۱۷.....	تغییرات و تداوم در رویکرد سیاست خارجی روسیه در منطقه منا
۱۸.....	مولفه هایی که به دیدگاه خارجی روسیه در دهه ۲۰۱۰ شکل دادند
۲۰.....	«استراتژی نوظهور» یا فرصت طلبی به جای استراتژی
۲۲.....	اهداف و ابزارهای روسیه در منطقه منا
۲۳.....	محدودیت های نفوذ روسیه در منطقه منا: محرک ها و موانع همکاری با ایران و چین
۲۴.....	محرک های همکاری بین روسیه، چین و ایران
۲۵.....	موانع همکاری روسیه و ایران
۲۵.....	موانع همکاری روسیه و چین
۲۶.....	نتیجه گیری
۲۸.....	روسیه و نخبگان سیاسی پس از بهار عربی در مصر، لیبی و سوریه
۲۹.....	نشانه های حضور بلند مدت روسیه و پیوند با نخبگان سیاسی

- ۲۹..... الگوهای شرکای نخبه روسیه
- ۳۱..... رویکرد انعطاف پذیر روسیه
- ۳۲..... روسیه و نخبگان سیاسی: تحلیلی از دوران پس از انقلاب
- ۳۳..... استقرار مجدد روسیه در منطقه و تعاملات آن با غرب
- ۳۴..... نتیجه گیری
- ۳۵..... نقش فزاینده روسیه در منطقه چه معنایی برای اروپا دارد؟
- ۳۵..... مشارکت نظامی روسیه در منطقه مینا
- ۳۸..... مشارکت دیپلماتیک روسیه در منطقه مینا
- ۳۹..... نتیجه
- ۴۰..... سیاست اقتصادی روسیه، ابزاری برای اهداف سیاسی
- ۴۱..... روابط اقتصادی روسیه با منطقه مینا
- ۴۳..... تجارت کالا، خدمات و تسلیحات
- ۴۵..... سرمایه گذاری
- ۴۷..... چرا روابط اقتصادی روسیه و منطقه مینا به شکل کنونی است؟
- ۴۷..... ملاحظات داخلی و ظن تجارت
- ۴۹..... اتفاق غیرمنتظره: اتحادیه اقتصادی اوراسیا
- ۵۰..... نتیجه گیری: سیاست همچنان پیروز خواهد شد؟

پیش گفتار

نویسندگان: چپارا لووتی و والریا تالبوت

افسانه «بازگشت» روسیه به منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) در چند سال گذشته توجه فزاینده سیاست گذاران در سراسر منطقه و فراتر از آن و همچنین جامعه دانشگاهی را به خود جلب کرده است. این روایت گسترده به ویژه از زمان بحران سوریه و مداخله نظامی روسیه در سپتامبر ۲۰۱۵ در دفاع از رئیس جمهوری بشار اسد در برابر مخالفان، آغاز شد. پس از یک دوره طولانی عقب نشینی روسیه از منطقه منا در پی فروپاشی اتحادیه جماهیر سوسیالیستی شوروی، بحران سوریه یک مسیر بازگشت برای کرملین به منطقه ای فراهم آورد که از نظر ژئواستراتژیک همواره با طرح خارجی آن ارتباط داشته است. آنچه از نظر بسیاری از ناظران یک انتخاب ناگهانی به نظر می رسید، یا اقدامی زیرکانه از سوی مسکو برای استفاده از فرصتی برای انتقام، در واقع ریشه های عمیق تری دارد که فراتر از شرایط بحران سوریه است.

از نظر تاریخی، عدم حضور روسیه در منطقه منا برای بیش از یک دهه پس از فروپاشی شوروی، یک استثنای ژئوپلیتیک بوده است. روسیه تزاری برای قرن ها، دسترسی و نفوذ در منطقه را از طریق کنترل قفقاز، حملات به امپراتوری عثمانی، رقابت با بریتانیا در آسیای میانه و ایفای نقش در محافظت از اقلیت های مسیحی، به عنوان هدفی ژئوپلیتیک دنبال می کرد. پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه در چارچوب جنگ سرد و زمانی که کشورهای عضو شوروی سابق به عرصه های مهم رقابت دو قطبی ظاهر شدند، روسیه نفوذ خود را در منطقه منا افزایش داد و تحکیم کرد. از یک سو، کشورهایی مانند مصر، لیبی و الجزایر بازارهای حیاتی صادرات و اقتصاد مبتنی بر فروش اسلحه شوروی بودند و از سوی دیگر، کشورهایی مانند سوریه و عراق که احزاب با گرایش های سوسیالیستی در آنها توسعه یافته بودند، یا حتی سودان یا یمن جنوبی که در آنها احزاب کمونیست از حمایت گسترده برخوردار بودند، رویای روسیه برای گسترش دامنه اردوگاه کمونیست را تحقق می بخشیدند. اتحاد جماهیر شوروی در این کشورها صحنه ای اساسی برای منافع استراتژیک ژئوپلیتیک و اقتصادی و فرصت های غنی برای گسترش نفوذ منطقه ای یافته و در سازگاری و کمک به تعادل بین المللی در منطقه منا به مهارت رسیده بود.

با این حال، پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آغاز دوره عقب نشینی «روسیه جدید» از منطقه بود. فروپاشی معماری شوروی سابق، بازسازی و سال های سخت اصلاحات دهه ۱۹۹۰، در واقع اولویت های سیاسی، نهادی و اقتصادی کرملین را روی مسائل داخلی یا با محوریت روابط با جمهوری های شوروی سابق به ویژه در منطقه مهم قفقاز شمالی متمرکز کرد. منطقه منا نه تنها دیگر در حیطه تسلط مسکو نبود، که بخشی از حوزه نفوذ واشنگتن قلمداد می شد.

اما این روند برای مدت طولانی دوام نیاورد. در دهه ۲۰۰۰ و درست پیش از مداخله در سوریه، روسیه جدید تحت هدایت ولادیمیر پوتین در صدد یافتن دریچه ای برای بازگشت به یک منطقه برآمد. مقامات روس چندین سفر از جمله به مصر، اسرائیل و فلسطین، لیبی، سوریه و ترکیه انجام دادند و به دنبال همگرایی و منافع متقابل احتمالی در

امنیت و اقتصاد بودند. وحشت برآمده از حمله ۱۱ سپتامبر، فرصت های جدید اقتصادی یا رقابت در بازارهای انرژی برخی از مواردی بودند روسیه را به افزایش همکاری با عناصر مختلف در منطقه ترغیب کردند.

با این حال، تنها مداخله نظامی در سوریه و موج طولانی پیامدهای آن بود که مباحثات علمی مداوم درباره «بازگشت» روسیه به منطقه منا را در پی داشت. اقدامات مسکو در حمایت از دمشق توجه جامعه جهانی را به خود جلب کرد و گمانه زنی ها را درباره اهداف کرملین برای حاکمیت هژمونیک بر خاورمیانه یا رویای بازیابی وضعیت شوروی، برانگیخت. اما انگیزه ها، اهداف و ویژگی های حضور روسیه در منطقه منا امروز بسیار متفاوت از گذشته است. به نظر می رسد مسکو امروز تمایل دارد به شکل میانجی در همه بحران های منطقه منا ظاهر شود. تعامل سیاسی و موضع گیری دیپلماتیک کرملین، آن را به یکی از اصلی ترین قدرت های خارجی در منطقه با توانایی گفت و گو و برقراری روابط با همه بازیگران اصلی در منطقه و خارج از آن، تبدیل کرده است. اما هنوز شک و تردیدهایی درباره اهداف واقعی روسیه در منطقه منا وجود دارد.

بسیاری از ناظران جامعه سیاسی یا علمی، «زمان روسیه» جدید را بیشتر فرصت طلبی می دانند و برخی دیگر به آن به چشم نوعی «استراتژی بزرگ» کرملین برای منطقه منا می نگرند. اما این حال، هر دو دیدگاه ممکن است جزئی و ناقص باشند. با توجه به پیچیدگی مشخصه روابط روسیه و کشورهای منا، به نظر می رسد پاسخ صریح به اینکه روسیه از استراتژی مناسبی برای منطقه برخوردار است یا به عنوان یک بازیگر فرصت طلب عمل می کند، دشوار باشد. متغیرهای زیادی وجود دارد که از جمله آنها می توان به میراث تاریخی، جستجوی امنیت در همسایگی، یک رابطه آشفته با ایالات متحده، رقابت با قدرت جهانی فزاینده چین، و منافع ژئواستراتژیک و اقتصادی اشاره کرد. به عبارت دیگر، این مساله چند لایه است و تحت دوگانه «استراتژی» یا «فرصت طلبی» قابل تعریف نیست و پاسخ می تواند جایی در این بین باشد. از یک سو، استراتژی روسیه در بازگشت به منطقه منا قابل مشاهده است و از سوی دیگر، توانایی روسیه در بهره برداری از زمینه های بحران به عنوان فرصت هایی برای افزایش نفوذ دیده می شود. در واقع، این دو بعد قطعاً جدا از یکدیگر نیستند و می توان گفت مکمل یکدیگر هستند. مسکو ثابت کرده توانایی استفاده از فرصت هایی را که خود به خود در منطقه منا به وجود می آیند دارد و به نظر می رسد این مساله را در استراتژی خارجی خود گنجانده است. مساله قطعی این است که روسیه طی چند سال به یکی از بازیگران اصلی صحنه بین المللی فعال در منطقه تبدیل شده است و به احتمال زیاد، در سال های آینده همچنان فعال خواهد ماند.

منافع روسیه در منطقه منا از دیدگاه تاریخی

نویسنده: یوسف چریف

سیاست گذاری خارجی روسیه همچنان مبتنی بر آمار و واقع گرایانه است. از دیدگاه مسکو، جایگاه روسیه در جهان از دریچه یک استراتژی بزرگ در صفحه شطرنج جهانی دیده می شود؛ صفحه شطرنجی که در آن بازی و خود را از طریق تقابل با رقبا از جمله با ایالات متحده تعریف می کند. پایان جنگ سرد از دیدگاه سیاست گذاران روس یک شکست بود، اما نه آخرین شکست. روسیه احساس حقارت کرد چرا که ضعیف شده و نقش آن در جهان به یک نقش حاشیه ای تنزل کرده بود.

اولین حاکمان روسیه پسا شوروی که عمدتاً خارجی ها و اصلاح طلبان جوان بودند، واقعیت جدید را پذیرفتند، اما تشکیلات روسیه (بوروکرات، سکوروکرات و غیره) این کار را نکردند. ولادیمیر پوتین یکی از این افراد بود. او از سال ۲۰۰۰ که رئیس جمهوری روسیه شد، آرزو داشت که این کشور را دوباره به گروه «قدرت های بزرگ» برگرداند. روسیه پس از یک دهه زوال اقتصادی و سیاسی، خواهان احیای جایگاه سنتی خود بود. پوتین همچنین می خواست در نیمکره غربی نیز جایگاهی داشته باشد که البته این رویا خیلی زود از بین رفت. رویکرد تجدیدنظرطلبانه پوتین در سه مرحله اجرا شد: اول، تثبیت کشور در داخل (هسته اصلی روسیه، قفقاز و غیره)؛ دوم، تقویت حضور در حوزه سنتی نفوذ (کشورهای مستقل مشترک المنافع)؛ مقابله با حلقه بیرونی این حوزه در دهه ۲۰۱۰ (که شامل منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا [منطقه منا] می شود).

پیشینه تاریخی

منطقه منا درست در خارج از مجتمع امنیتی منطقه ای روسیه و در مرز همسایگان آن واقع شده است. روسیه همواره، به ویژه در روابط با ایران و امپراتوری عثمانی، در این منطقه حضور داشته است و داستان های بی شماری از بازرگانان، مسافران، زائران و کنسول های روسی در ادبیات عرب قبل از استعمار وجود دارد. روسیه به مثابه دیگر قدرت های بزرگ قرن ۱۹، به جوامع مسیحی خاورمیانه کمک قابل توجهی کرد و این استراتژی برای آن امکان نظارت بر و نفوذ در منطقه را فراهم آورد. با این حال، روسیه برخلاف اروپایی ها مستعمرات خارجی نداشت. بنابراین، اگرچه نیروهای نظامی روسیه چندین مرتبه علیه اشغال سرزمین ها در همسایگی نزدیک توسط امپراتوری عثمانی اقدام کردند، اما این کشور هرگز در سرزمین های عرب زبان کشور مستعمره ایجاد نکرد. این مساله سبب شد که در قیاس با قدرت های اروپایی، از وجهه بهتری در منطقه برخوردار باشد.

انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) بنیان روسیه را متزلزل کرد. جبهه داخلی نیاز به تثبیت داشت و تلاش ها برای صادرات ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم بر اروپای شرقی و سرزمین داخلی آسیا متمرکز شده بود. به همین ترتیب، روابط روسیه و عرب کاهش یافته بود. بازگشت به خاورمیانه ناگزیر تا پس از جنگ جهانی دوم و تقویت ارتش و اقتصاد شوروی به تعویق افتاده بود. پس از آن، سلاح ها، کالاها و تکنسین های اتحاد جماهیر شوروی همراه با میلیاردها روبل، به منطقه منا سرازیر شدند. این روند تا پایان جنگ سرد ادامه داشت. سقوط ناگهانی اتحادیه جماهیر

سوسیالیستی شوروی، روسیه را وادار کرد از اعزام خارجی روی کردند و بر اولویت های سیاسی و اقتصادی داخلی تمرکز کند. مانند سال ۱۹۱۷، روسیه بار دیگر از خاورمیانه غافل شد.

یلتسین و کوزیرف: روسیه در حال کوچک شدن

دوره بوریس یلتسین (۱۹۹۱ تا ۱۹۹۹) به طور کلی دوره افول روسیه تلقی می شود. سال های اول او با تلاش برای نزدیک شدن به غرب و جلوگیری از رویارویی همراه بودند. در طول شش سال تصدی وزارت امور خارجه توسط آندره کوزیرف (۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶)، به نظر می رسد که روسیه از شرق دست کشیده و به سمت یکپارچگی با اروپا و اقیانوس اطلس پیش می رود. این دوره آرمان گرایان اقیانوس اطلس بود که معتقد بودند روسیه می تواند در غرب ادغام شود و از گذشته خود فاصله بگیرد. این دوره همچنین دوره منشور پاریس برای اروپای جدید، سند بنیانگذاری سازمان امنیت و همکاری در اروپا، بود که سعی داشت با روسیه و کشورهای بلوک شرق در چارچوب بازار آزاد، لیبرال دموکراسی و حقوق بین الملل، تعامل داشته باشد. با این حال، همانطور که در روابط بین الملل رایج است، وقتی یک هژمونی ضعیف می شود، هژمونی دیگری جایگزین آن می شود. ایالات متحده از خلاء روسیه برای حضور پررنگ تر در فضاهاى ژئوپلیتیکی که قبلا با روس ها «مشترک» تحت کنترل داشت، بهره برد.

برای نمونه، نیروهای آمریکایی در خاورمیانه شروع به گشت زنی در هوا و دریا کردند. دولت مارکسیست افغانستان توسط ائتلاف آمریکایی فروپاشید. یمن جنوبی که تنها جمهوری مارکسیستی در جهان عرب بود، جذب شمال مورد حمایت آمریکا شد. چریک های مارکسیست لبنانی و فلسطینی شروع به فروپاشی کردند. عراق و لیبی، دو مشتری عمده اتحاد جماهیر شوروی در منطقه، به سختی از عقب نشینی شوروی جان سالم به در بردند. حریم هوایی شمال و جنوب عراق توسط غرب مورد تحریم قرار گرفت. سیاست تحریم در مورد لیبی نیز اعمال شد. به علاوه، روسیه در سال ۱۹۹۱ روابط دیپلماتیک با اسرائیل از سر گرفت و به حدود یک میلیون یهودی روسی اجازه مهاجرت به آنجا را داد که این امر موجب نارضایتی متحدان عرب پیشین شد.

یلتسین در سراسر دوره فعالیت خود به استثنای سفر کوتاهی به اردن به مناسبت تشییع جنازه ملک حسین در سال ۱۹۹۹، هرگز به خاورمیانه سفر نکرد. وزیر کوزیروف هم علاقه چندانی به منطقه نداشت و هرگز آن را به عنوان اولویت در نظر نمی گرفت. به علاوه، مشکلات اقتصادی روسیه به سقوط تجارت خارجی این کشور انجامیده بود. بدین ترتیب، منطقه منای خالی ماند. در اوایل دهه ۱۹۹۰ تجارت روسیه با کشورهای عربی کمتر از یک درصد بود که در دهه های گذشته به حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد رسید.

با این حال، اگرچه روسیه به وضوح در منطقه منای حضور کم رنگ تری داشت، اما روابط آن با کشورهای منطقه به طور کامل قطع نشده بود. در برخی از جنبه ها، حتی پیشرفت هم وجود داشت: در روابط روسیه و اسرائیل گشایش های جدیدی رخ داده و کانال های موجود با جهان عرب با محوریت مصر، همچنان پابرجا بودند. کوزیروف حتی به رغم علاقه محدود به منطقه، دو بار به قاهره رفت و در تعدادی از کشورهای منطقه منای از جمله عراق و سلطنت های خلیج فارس گشت و گذار کرد. چندین مقام بلند پایه روسی نیز به این منطقه سفر کردند. به علاوه، به دلیل بحران اقتصادی در روسیه، هزاران روس در دهه ۱۹۹۰ به کشورهای ثروتمندتر خاورمیانه مهاجرت کردند. این سرمایه انسانی ابزار مهمی از قدرت نرم در اختیار روسیه قرار داده است. روسیه جدید همچنین از مزیتی برخوردار شد که در زمان اتحاد

جماهیر شوروی از آن بی بهره بود: ایدئولوژی کمونیستی را که در تضاد با اسلام و بسیاری از کشورهای منطقه منا بود، کنار گذاشت.

پریماکوف: فردی قدرتمند در کشوری ضعیف

یوگنی پریماکوف در سال ۱۹۹۶ پیش از رسیدن به سمت نخست وزیری (سال های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹) در مقام وزیر خارجه جایگزین آندره کوزیرف شد. فعالیت او در دولت عملاً یلتسین را تحت الشعاع قرار داد. پریماکوف یکی از اعضای دستگاه سیاسی شوروی سابق و رئیس سرویس اطلاعات خارجی روسیه بود و انتظار می رفت پروژه های کوزیرف در چرخش به سمت اقیانوس اطلس را مهار کند. به علاوه، یکی از مطلع ترین افراد زمان خود درباره کشورهای عرب بود. از این رو، سیاست خارجی روسیه با پریماکوف به اصول پیش از ۱۹۹۱ بازگشت؛ زمانی که تمایل شدید به خاورمیانه را شامل می شد. منطق رویارویی با ایالات متحده که در زمان کوزیرف محو شده بود، دوباره پررنگ شد.

اولین سفر پریماکوف به منطقه در مقام وزیر خارجه از منطقه به مصر و تنها چهار ماه پس از انتصاب او بود. اولین سفر یک رئیس جمهوری مصر و اولین سفر یک رئیس جمهوری سوریه به روسیه پساشوروی به ترتیب در سال های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ انجام شد. لازم به ذکر است که پریماکوف در سه سفر خود به منطقه در مقام وزیر خارجه از سوریه دیدن کرد؛ مسکو به دمشق اعتماد داشت. پریماکوف همچنین با مشارکت در دیپلماسی گسترده با مقامات اسرائیلی، فلسطینی و سوریه، سعی در تقویت نقش روسیه در روند صلح خاورمیانه داشت. سفر مقامات عرب به روسیه، به ویژه عراقی ها و سوریه ها، در دوره تصدی ریاست وزارت خارجی توسط پریماکوف بیشتر شد.

روسیه دست کم در بیان در برابر ایالات متحده به ویژه در عراق و لیبی، تهاجمی تر شده بود. خاورمیانه نقطه ایده آل برای به چالش کشیدن آمریکا بود، اما روسیه توانایی انجام این کار را نداشت. به علاوه، بسیاری از محافل بانفوذ در مسکو هنوز امیدوار بودند که روابط بهتر با غرب امکان پذیر باشد. به گفته پریماکوف، خاورمیانه آن زمان در محدوده منافع روسیه نبود.

پوتین: فردی قدرتمند در کشوری قدرتمند

قدرت گرفتن ولادیمیر پوتین در سال ۱۹۹۹ در مقام نخست وزیر و یک سال بعد رئیس جمهوری، همزمان با تحولات قابل توجه در منطقه منا رخ داد. تروریسم اسلام افراطی در حال گسترش بود و با حملات ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده به اوج خود رسید. پوتین از عواقب این تحولات برای روسیه نگران بود، به ویژه اینکه ناآرامی هایی در چین و قفقاز وجود داشت. او همچنین این تحولات را فرصتی برای نزدیک شدن به آمریکا یافت و خیلی سریع حمایت خود را از دولت بوش اعلام کرد. روسیه در سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ با ایالات متحده همراه شد.

به علاوه، پوتین به دلیل تعاملات محدودش با جهان عرب پیش از تصدی ریاست جمهوری روسیه، علاقه خاصی به منطقه نشان نداد؛ فعالیت حرفه ای او پیش از آن زمان به روسیه غربی و اروپا محدود می شد. اولین برخورد مهم پوتین با اسلام، شورش چین بود و می شد درک کرد چرا از مسائل مورد حمایت اتحاد جماهیر شوروی که توسط پریماکوف احیا شدند، فاصله گرفته بود.

سپس، حمله سال ۲۰۰۳ آمریکا به عراق رخ داد. مسکو مخالفت خود را ابراز کرد، اما واشنگتن و متحدانش برنامه های خود را ادامه دادند. پوتین اقدام به میانجیگری بین صدام و غرب کرد و پریماکوف را سه هفته قبل از آغاز جنگ به بغداد فرستاد، اما صدام بی اعتنایی کرد. این میانجیگری ناموفق، ضعف و ناکارآمدی روسیه را آشکار ساخت. به طور مشابه، مشارکت اوکراین و گرجستان در جنگ عراق بر خلاف توصیه های روسیه، برای وجهه این کشور آسیب رسان بود. تصمیم آمریکا به تمدید حضور در افغانستان فراتر از جدول زمانی مورد توافق، هشدار دیگری برای روسیه بود: برتری روسیه حتی در همسایگی نزدیک داشت از بین می رفت. پوتین که آرزو داشت وجهه یک شریک قابل اعتماد غرب و همچنین رهبر یک قدرت بزرگ را داشته باشد، دریافت بازیکنی نه چندان مهم و یک فرد خارجی قلمداد می شود.

پوتین سال های اول ریاست جمهوری خود را به مشکلات داخلی روسیه پرداخت؛ علیه الیگارشی دهه ۱۹۹۰ جنگی به راه انداخت که نمی توانست آن را کنترل کند و آنچه را آزادی سیاسی بیش از حد می دانست، سرکوب کرد. گشایش دموکراتیک دهه ۱۹۹۰ به تدریج از بین رفت. دستگاه های ضد دموکراسی رژیم قدیم در حال بازگشت به سیاست بودند. چچن، منطقه شورشی روسیه، به قیمت تخریب گسترده و خونریزی نهایتاً به «صلح» رسید. به علاوه، قیمت انرژی در دهه ۲۰۰۰ افزایش یافت و ابزاری برای روسیه برای ادعای موقعیت قدرت بزرگ فراهم آورد. مهم تر آنکه رونق اقتصادی موجبات مشروعیت و محبوبیت پوتین در داخل روسیه را فراهم آورد که به نوبه خود، به معنای انعطاف پذیری بیشتر برای طرح قدرت در خارج از کشور بود. سپس، پوتین توجه خود را به کشورهای مستقل مشترک المنافع مبدول داشت. گرجستان، اوکراین و قرقیزستان شاهد «انقلاب های رنگی» بودند و ایجاد نگرانی می کردند. از دیدگاه بسیاری از نخبگان روسیه، «انقلاب های رنگی» توطئه های تحت رهبری ایالات متحده محسوب می شوند. به علاوه، دولت های جدید روی کار آمده از نشان دادن تمایلات غرب گرایانه خود ابایی نداشتند. پوتین ضدحمله ای با قدرت نرم و سخت انجام و به کشورهای شوروی سابق نشان داد هیچ مسیری در فاصله گرفتن از روسیه برای آنها وجود ندارد. به همین ترتیب، پیامی برای جامعه جهانی ارسال کرد مبنی بر اینکه روسیه خواهان احیای جایگاه خود در جهان است.

بازگشت روسیه

پوتین اولین مرتبه در سال ۲۰۰۴، یعنی چهار سال پس از ریاست جمهوری، به خاورمیانه (ترکیه) سفر کرد و در سال ۲۰۰۵ بود که برای اولین بار به خاورمیانه عرب زبان پا گذاشت. با توجه به تسریع وقایع و تحولات پس از ۲۰۰۵، می توان این سال را آغاز بازگشت روسیه به منطقه دانست. ایگور ایوانف در زمان تصدی وزارت امور خارجه (۱۹۹۸ تا ۲۰۰۴) چند سفر به منطقه داشت، اما جانشین او سرگئی لاوروف (از سال ۲۰۰۴) به یک بازدید کننده مکرر منطقه تبدیل شد. روسیه در سال ۲۰۰۵ به موقعیت عضو ناظر در سازمان کنفرانس اسلامی به رهبری عربستان سعودی دست یافت. دوره پس از ۲۰۰۵ را همچنین می توان زمان «جدایی» پوتین از غرب و آغاز این اعتقاد دانست که رهبران ایالات متحده و اروپا هرگز با او به عنوان یک همسان رفتار نخواهند کرد. احساسات و شعارهای ضد غربی در میان اطرافیان جدید او حاکم و چهره های غرب گرا به تدریج به حاشیه رانده شدند.

به علاوه، ترس از تروریسم اسلامی که با ظهور سلطنت طلبان در داخل کرملین همزمان شد، مسکو را به افزایش همکاری های امنیتی با کشورهای مختلف منطقه منا وادار کرد. مقابله با تروریسم در یافتن یک دلیل و موضوع مشترک برای همکاری میان مسکو و دولت های حاکم در رباط، الجزائر، تل آویو و دمشق کمک کننده بود.

پوتین همچنین برای دسترسی و روابط نزدیک تر با کشورهای اسلامی، از اسلام استفاده ابزاری کرد. رهبران مسلمان از جمهوری ها و جوامع مختلف روسیه به پلی میان مفر سابق کمونیسم و قلب اسلام تبدیل و روسای جمهوری تاتارستان یا چین فرستاده پوتین به پایتخت های مسلمان شدند. چهره پوتین در جهان عرب با جنگ چین آسیب دید؛ از این رو، رهبران مسلمان مانند مینتیمیر شیمیف یا احمد و بعدا رمضان قدیروف می توانستند جبهه ای بهتر از پوتین ارائه دهند تا دولت روسیه.

اما این همه ی ماجرا نبود. در حقیقت، شرایط تحکیم قدرت توسط پوتین با وقایع دیگری در خاورمیانه که ورود مجدد به منطقه را مطلوب می ساختند، همزمان شده بود. روسیه چندین شریک در منطقه داشت که در دهه ۲۰۰۰ وضعیت آنها در حال بهبود بود. سوریه، متحد همیشگی، اصلاحات اقتصادی مهمی را تحت رهبر جوان خود، بشار اسد، انجام داده و کمک روسیه را خواستار شده بود. عراق در حال ورود به مرحله بازسازی بود. لیبی پس از لغو تحریم های سازمان ملل در حال باز شدن به روی جهان بود. الجزایر که از دهه سیاه خود بیرون می آمد، در حال ارتقاء یک ارتش قوی بود و عمدتا سلاح های روسی خریداری می کرد. اقتصاد در حال رشد و برنامه هسته ای ایران هم به کمک قابل توجه روسیه نیاز داشت. ترکیه هم از نظر اقتصادی به رونق رسیده بود.

اما به طور کلی، روابط تجاری بین روسیه و منطقه منا، صرف نظر از ابتکارات دولت، محدود باقی ماند. این روابط ارتقاء یافت و از حدود ۴.۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵، در سال ۲۰۰۰ به حدود ۶.۲ میلیارد دلار، و در سال ۲۰۰۴ به حدود ۱۰.۲ میلیارد دلار رسید. اما بیشتر تجارت در انحصار ترکیه بود و کالاهای روسی نمی توانستند با کالاهای غربی رقابت کنند. با این حال صادرات تسلیحات روسی به منطقه منا از کمتر از ۱.۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰، در سال ۲۰۰۹ به ۹ میلیارد دلار رسید. این تجارت نه تنها سودآور است، بلکه جنبه مهمی از طرح قدرت روسیه را تشکیل می دهد. بسیاری از کشورهای منطقه منا به فناوری هسته ای روسیه ابراز علاقه کردند، اگرچه در عمل هنوز تعاملات زیادی در این زمینه شکل نگرفته است. به علاوه، شرکت های نفت و گاز روسیه قراردادهای جدیدی را در کشورهای مختلف منطقه منا از جمله در کشورهایی که به طور سنتی حوزه نفوذ کشورهای اروپایی قلمداد می شدند، امضا کردند. در این زمینه هم دستاوردهای اقتصادی با پیروزی های دیپلماتیک همراه بوده، زیرا به مشارکت روسیه در کنترل منابع انرژی منجر شده که شهرها و صنایع اروپایی را تغذیه می کرده است. مسکو همچنین در حال ساخت خطوط لوله انتقال گاز و نفت به اروپا است که از خاورمیانه و شمال آفریقا عبور خواهد کرد. در نتیجه، رهبران مختلف منطقه منا از جمله رهبران طرفدار آمریکا در دهه ۲۰۰۰ در تضاد کامل با دهه ۱۹۹۰، بارها به مسکو سفر کردند. اینچنین بود که بازگشت روسیه به منطقه از شمال آفریقا تا خلیج فارس احساس شد.

روابط با مصر

اولین تور پوتین در خاورمیانه از قاهره آغاز شد. مصر اگرچه کشور مهمی در جهان عرب محسوب می شود، اما در سال های مبارک نقش اصلی را از دست داده است. این کشور بدهی زیادی داشت و عمدتا قادر به اندیشیدن به فراتر

از مشکلات اقتصادی نبود، با انفجار جمعیتی روبرو شده و در حال برداشت گام های محتاطانه به سوی دموکراتیک سازی و نزدیک شدن با غرب بود. این شرایط سبب شد که به رغم کنترل کمتر از سوی دولت، جامعه مدنی مصر همچنان ناراضی و ضعیف باشد. نقش این کشور در امور اعراب توسط کشورهای جاه طلب تر مانند عربستان سعودی و قطر غصب شد. بنابراین، شرکای غربی که انرژی و سرمایه خود را در کشورهای ثروتمندتر خلیج فارس صرف می کنند، مصر را کمتر جدی گرفتند.

با این وجود، سیاست گذاران روسی همچنان مصر را به عنوان مرکز خاورمیانه در نظر گرفتند. گفتنی است که اولین سفر پریماکوف به منطقه نیز با قاهره آغاز شد. مسکو و قاهره در دهه ۲۰۰۰ توافقات زیادی را در زمینه های مختلف از امور فرهنگی و مذهبی گرفته تا تسلیحات و انرژی هسته ای و غیره امضا کردند. تجارت بین دو کشور از حدود ۴۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۰، در سال ۲۰۰۴ به ۱.۵ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۰ به ۲.۵ میلیارد دلار رسید و مصر به اولین شریک تجاری روسیه در آفریقای شمالی (بدون فروش اسلحه) تبدیل شد. دیمتری مدودف، جانشین پوتین که بین مه ۲۰۰۸ و مه ۲۰۱۲ به عنوان رئیس جمهوری خدمت می کرد، نیز مصر را به عنوان اولین مقصد سفر خود به خارج از کشور انتخاب کرد. حسنی مبارک رئیس جمهوری مصر سه بار در سال های ۲۰۰۱، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ به مسکو رفت. از دیدگاه روسیه، مصر بود یک قدرت منطقه ای بود که باید روابط نزدیک با آن می داشت. رهبران دو کشور در مخالفت با جنگ ۲۰۰۳ عراق همگرا شدند، از هژمونی ایالات متحده و تلاش آن برای ایجاد دموکراسی احساس ناآرامی کردند و البته در شماری از مسائل ژئوپلیتیک مانند درگیری عرب و اسرائیل هم نظر بودند.

اسرائیل و فلسطین

پوتین همچنین در سال ۲۰۰۵ از اسرائیل/فلسطین بازدید کرد. این، اولین سفر رئیس دولت روسیه به این مناطق بود. گروه چهارجانبه خاورمیانه که در سال ۲۰۰۲ تاسیس شد، روسیه، ایالات متحده، سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا را شامل می شود. پوتین دریافت که برای نفوذ در خاورمیانه، باید در درگیری های اسرائیل و فلسطین حرفی برای گفتن داشته باشد. پوتین با بازدید از قدس اشغالی و رام الله در حالی که انتفاضه دوم هنوز در جریان بود، می خواست تعهد کشورش را به دستیابی به توافق نشان دهد و بر نقش مداوم روسیه در روند صلح تاکید کند. در حقیقت، حمایت اتحاد جماهیر شوروی از فلسطین از دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ به تدریج با سیاست های دوستانه نسبت به اسرائیل جایگزین شده بود. این روند با فروپاشی شوروی و مهاجرت گسترده یهودیان روسیه به اسرائیل اوج گرفت. مهاجران روس ۲۰ درصد جمعیت اسرائیل را تشکیل می دادند و ثابت شد می توانند دارایی های مهمی برای سیاست خارجی کرملین باشند. بهبود روابط مسکو با غرب به ویژه در دهه ۱۹۹۰، و جست و جو برای فرصت های جدید تجاری، این سیاست ها را توسعه داد. به علاوه، تجارت با اسرائیل در حال افزایش بود و از ۸۶۷ میلیون دلار در ۱۹۹۵ به ۲.۷۶۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ رسید.

به رغم آنکه رسانه ها و سیاستمداران طرفدار پوتین سعی در نشان دادن حمایت روسیه از فلسطین داشته اند، اما در واقعیت روابط روسیه و اسرائیل در دوران پوتین همچنان در حال توسعه بوده است. رهبران اسرائیل بارها در مسکو میهمان شدند، تجارت دوجانبه افزایش یافت و همکاری نظامی به سطوح بی سابقه رسید. با این حال، پس از پیروزی

حماس در انتخابات سال ۲۰۰۶ فلسطین، روس ها از رهبران آن برای سفر به مسکو دعوت کردند. در مقابل، آمریکایی ها و اروپایی ها پیروزی حماس را به رسمیت نشناختند. بدین ترتیب، مسکو از واشنگتن فاصله گرفت و سعی کرد خود را میانجی قادر به گفت و گو با همه طرف ها نشان دهد.

سوریه

سفر سال ۲۰۰۵ پوتین به خاورمیانه شامل سوریه نبود. دولت بشار اسد مهم ترین شریک روسیه در منطقه به ویژه در دهه ۲۰۰۰ بود. سوریه میزبان تنها پایگاه دریایی روسیه در دریای مدیترانه است، افسران ارتش آن غالباً برای آموزش به روسیه اعزام می شوند و بسیاری از مربی های روسی در ارتش سوریه کار می کنند. بر خلاف مصر که در دهه ۱۹۷۰ میلادی مدار شوروی را ترک کرد، سوریه در تمام مدت در اردوگاه روس باقی ماند. مقامات روسی در محفل های خصوصی اغلب «خیانت» مصر را با «وفاداری» سوریه مقایسه می کنند. اولین سفر بشار اسد به مسکو در سال ۲۰۰۵ بود. روسیه در جریان این سفر حدود دو سوم بدهی سوریه (۱۳.۴ میلیارد دلار) را بخشید. تجارت بین دو کشور از ۲۱۸ میلیون دلار در سال ۲۰۰۴، در سال ۲۰۰۹ به ۱.۳۶ میلیارد دلار افزایش یافت. تا سال ۲۰۱۰، روسیه به سوریه ۴.۷ میلیارد دلار اسلحه فروخته بود.

با این حال، اواسط همان دهه شوکی رخ داد: ترور رفیق حریری، نخست وزیر لبنان، که سه هفته پس از سفر اسد به مسکو اتفاق افتاد. دمشق مظنون به آغاز حمله بود. فشارهای بین المللی بر اسد برای بیرون کشیدن ارتش خود از لبنان تشدید شد. یک جنبش مردمی در لبنان به نام انقلاب سرو در بیرون راندن سوری ها نقش داشت. سوریه این جنبش را یک توطئه غربی توصیف کرد و آن را به انقلاب های رنگی در جمهوری های شوروی سابق پیوند داد. بسیاری از مقامات و روشنفکران روسی هم همین ارزیابی را داشتند. روسیه با مخالفت با جامعه جهانی درباره سوریه موضع روشنی اتخاذ کرد و به نظر می رسید آخرین راه بقای دمشق است. اسد در سال ۲۰۰۶ به مسکو بازگشت و مدودف در سال ۲۰۱۰ به عنوان رئیس جمهوری از دمشق دیدن کرد. روسیه نمی خواست سوریه را از دست بدهد.

عراق

با سقوط صدام حسین در عراق در سال ۲۰۰۳، روسیه یک مشتری قدرتمند را از دست داد. صادرات به عراق تا آن سال بیش از ۵۰ درصد کل صادرات روسیه به منطقه منا بود و روسیه اولین شریک تجاری عراق به شمار می رفت. وقتی صدام سرنگون شد، برخی از کارشناسان روسی ضرر این کشور در عراق را حدود ۱۲ میلیارد دلار تخمین زدند، اما برخی دیگر معتقد بودند این رقم به ۶۰ میلیارد دلار می رسد. با این حال، صدام به ندرت بدهی های خود را پرداخت می کرد و در سال ۲۰۰۳، عراق سایه ای از شکوه گذشته آن بود. پوتین که از ضعف روسیه آگاهی و احتمالاً هنوز امید داشت همکاری با ایالات متحده میسر شود، به سرعت واقعیت جدید را پذیرفت و پیشنهاد همکاری با آمریکا و مقامات جدید عراق را داد. پوتین در سال ۲۰۰۴ از ایاد علاوی، نخست وزیر وقت عراق، برای سفر به مسکو دعوت کرد و بعدتر، بیشتر بدهی های عراق را که ۱۲.۹ میلیارد دلار تخمین زده می شد، بخشید. نخست وزیر نوری المالکی در سال ۲۰۰۹ از مسکو بازدید کرد. از آنجا که بخش های زیادی از زیرساخت های انرژی و نظامی عراق با استفاده از فناوری روس ساخته شده، عراقی ها مشتاق بودند روسیه را نزدیک خود نگه دارند. بنابراین، در سال ۲۰۰۸

که روسیه تصمیم به بخشیدن بدهی عراق گرفت، قراردادهای جدیدی بین دو کشور امضا شد و این در حالی بود که عراق به نوعی در اشغال آمریکا بود.

لیبی

تحریم های سازمان ملل متحد علیه لیبی در سال ۲۰۰۳ لغو شد. لیبی پس از سال ها تحریم عملا نابود شده و بازار آن برای روسیه کوچک بود. به علاوه، مسکو در دهه پیش از آن به ندرت از طرابلس حمایت کرده بود و شد گفت معمر قذافی را رها کرده است. با این حال، رژیم حاکم همچنان شرکت های روسی در زمینه های سلاح، انرژی، زیرساخت و غیره را به بازگشت تشویق می کرد. عبدالرحمان شلغم، وزیر امور خارجه لیبی، در سال ۲۰۰۰ به مسکو سفر کرد و ایگور ایوانف، همتای روس او، برای آغازی جدید در سال ۲۰۰۱ به طرابلس رفت. تجارت سالانه روسیه و لیبی از حدود ۱ میلیون دلار در سال ۱۹۹۷، در سال ۲۰۰۷ به ۲۳۲ میلیون دلار افزایش یافت. پوتین خود در سال ۲۰۰۸ به لیبی سفر کرد که اولین سفر یک رئیس جمهوری روسیه به این کشور بود. قذافی هم برای اولین بار پس از دو دهه به مسکو رفت. روسیه در همان سال ۲۰۰۸ بدهی ۴.۵ میلیارد دلاری لیبی به اتحاد جماهیر شوروی سابق را بخشید و دو طرف قراردادهای عمده به ارزش ۵ تا ۱۰ میلیارد دلار امضا کردند و سردی روابط مربوط به دهه ۱۹۹۰ از بین رفت. ارتش لیبی اساسا از سلاح های روسی استفاده می کرد و پس از تحریم به بازسازی جدی احتیاج داشت: برای نمونه، لیبی در سال ۲۰۱۰ حدود ۱۲ درصد از بازار سلاح های روسی را به خود اختصاص داده بود. لیبی همچنین به گازپرورم، لوک اوپل و سایر شرکت های نفت و گاز روسیه اجازه دسترسی به میادین جدید را داد. شرکت راه آهن روسیه هم برای شروع ساخت شبکه ریلی لیبی قرارداد فسخی امضا کرد که البته به دلیل بهار عربی هرگز عملی نشد. قراردادهای دیگری هم در زمینه های انرژی الکتریکی و هسته ای منعقد شدند.

الجزایر

پرونده الجزایر پیچیده تر است. اگرچه طول و عمق رابطه می توانست الجزایر را به متحد اصلی روسیه در شمال آفریقا تبدیل کند، اما واقعیت شکل دیگری به خود گرفت. از این رو، روابط اقتصادی هنوز محدود مانده است. در حقیقت، بازار الجزایر به دلیل سیاست های انزواگرایانه این کشور به روی خارجی ها بسته است. به همین دلیل تجارت بین روسیه و الجزایر هرگز رونق نیافت. به علاوه، الجزایر تقریبا هیچ وقت در حمایت از موقعیت روسیه در صحنه جهانی موضع گیری نکرد. به علاوه، دو کشور که هر دو تولید کننده مهم گاز هستند، درباره استراتژی های تولید گاز اختلاف نظر داشته اند. مسکو روابط صمیمانه خود را با رباط، دشمن الجزیره، حفظ کرده و جدای از سفرهای متقابل رهبران روسیه و مغرب، روابط اقتصادی دو کشور در سال های دهه ۲۰۰۰ افزایش یافته است.

با این حال، روسیه در شکل گیری دولت پسااستعماری الجزایر نقش مهمی داشت و بسیاری از نهادهای الجزایر از نمونه روسی الگو گرفته اند. الجزایر، به عنوان هژمون آفریقای شمالی، در خرید اسلحه تقریبا به طور انحصاری به روسیه وابسته است و یکی از بزرگ ترین خریداران اسلحه روسی در سطح جهانی محسوب می شود. الجزایر فقط در سال ۲۰۰۶ قرارداد تسلیحاتی ۷.۵ میلیارد دلاری با روسیه امضا کرد. به علاوه، الجزایر و روسیه در استراتژی تولید نفت و چندین مساله جهانی مانند مخالفت با پروژه های ارتقاء دموکراسی ایالات متحده و جنگ عراق و غیره هم فکر

هستند. عبدالعزيز بوتفلیقه، رئیس جمهوری الجزائر، در سال ۲۰۰۱ به مسکو سفر و در اولین سال قدرت پوتین یک توافقنامه همکاری امضا کرد. پوتین در سال ۲۰۰۶ به الجزایر رفت و بدهی ۴.۷ میلیارد دلاری الجزایر را بخشید.

شورای همکاری خلیج فارس

روابط مهم اقتصادی روسیه با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از دهه ۲۰۰۰ شکل گرفت؛ این مساله از آن جهت حائز اهمیت است که شورای همکاری خلیج فارس در دوران جنگ سرد کاملاً با ایالات متحده همسو بود. البته اختلافاتی میان مسکو و پایتخت های عربی درباره سیاست روسیه در قبال چین و روابط آن با ایران وجود داشت. به علاوه، بسیاری از مقامات روسی به کشورهای خلیج فارس در رابطه با تامین بودجه شورش چین مشکوک بودند و این شرایط را با سیاست های آنها در افغانستان در دهه ۱۹۸۰ و بنابراین به استراتژی بلند مدت آمریکا برای تضعیف روسیه مرتبط می دانستند. مساله دیگر اینکه شرکت های روسی در مقایسه با شرکت های اروپایی و آمریکایی در بهره برداری از ذخایر غنی نفت و گاز در حاشیه قرار داشتند. اما روسیه روابط را قطع نکرد.

بالعکس، در حالی که عربستان پس از ۱۱ سپتامبر با فشارهای دولت آمریکا مواجه شده بود و بر سر جنگ عراق با آن اختلاف داشت، روسیه در صدد استفاده از این اختلاف برآمد. قراردادهای مهم انرژی و نظامی بین شرکت های روسی و نهادهای سعودی امضا شد و اگرچه در پایان دهه تجارت بین دو کشور هرگز از ۵۰۰ میلیون دلار فراتر نرفت، اما به ۱۰ برابر سال ۲۰۰۰ افزایش یافت. عبدالله بن عبدالعزيز آل سعود، ولیعهد وقت سعودی، در سال ۲۰۰۳ به مسکو سفر کرد و سلطان بن عبدالعزيز آل سعود، جانشین ولیعهد، هم در سال ۲۰۰۷ به آنجا رفت. بدین ترتیب بود که دومین تور پوتین در خاورمیانه در سال ۲۰۰۷ از ریاض آغاز شد. این، اولین سفر یک رئیس جمهوری روسیه به عربستان بود.

روابط تجاری روسیه با همسایه کوچک تر عربستان سعودی، یعنی امارات متحده عربی، از اهمیت بیشتری برخوردار اما در قیاس با قطر محدود بوده است. اگرچه روابط سیاسی با هر دو کشور در حال ارتقاء است. پوتین در تور سال ۲۰۰۷ از امارات دیدن کرد. مقامات اماراتی از جمله محمد بن زاید النهیان، ولیعهد ابوظبی، و شیخ محمد بن راشد آل مکتوم، حاکم دبی، از سال ۲۰۰۹ به بعد چندین بار به مسکو سفر کردند. رمضان قدیروف چینی که گهگاه نقش فرستاده پوتین را در منطقه ایفا کرده، روابط محکمی با خانواده های حاکم دبی و ابوظبی داشته است. امارات متحده عربی به عنوان اولین شریک اقتصادی روسیه در خلیج فارس شناخته شد و تجارت آن تا سال ۲۰۱۰ نزدیک به ۱ میلیارد دلار می رسید. این کشور همچنین از روسیه اسلحه می خرید. روسیه، ایران و قطر بزرگ ترین تولیدکنندگان گاز طبیعی در جهان به شمار می روند و پوتین بارها با دوحه درباره مشارکت مسکو با آن و با تهران در تولید گاز صحبت کرده است. حمد بن خلیفه آل ثانی، حاکم وقت قطر، در سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۱۰ به مسکو سفر کرد و تعدادی از نمایندگان قطر در سال های پوتین و مدودف به مسکو سفر کردند. اما در سال ۲۰۰۴ یک رهبر چینی تبعیدی در قطر در دوحه ترور شد. دو افسر روسی عامل این عملیات دستگیر و دو سال بعد آزاد شدند. این اتفاق روابط قطر و روسیه را تحت تاثیر قرار داد. دوحه از تشدید اجتناب کرد و به ارتقاء روابط دوستانه با مسکو ارجحیت داد.

ایران

یکی از مهم ترین شرکای روسیه پس از اتحاد جماهیر شوروی در منطقه منایک کشور عربی نیست، بلکه ایران پارسی است. ایران و روسیه تاریخی از یک قرن جنگ پشت سر دارند. رژیم شاه متحد آمریکا و سنگر علیه گسترش شوروی در خاورمیانه و آسیای میانه بود. رهبران انقلاب اسلامی که او را در سال ۱۹۷۹ سرنگون کردند، اتحاد با جماهیر شوروی مرتد را مثبت نمی دانستند و به خصومت با آن ادامه دادند. روسیه در جریان جنگ هشت سال جنگ عراق با ایران، به صدام حسین اسلحه می داد و این جنگی بود که صدها هزار غیرنظامی ایرانی در آن کشته شدند.

از این رو، نزدیکی مسکو و تهران در دهه ۱۹۹۰ خیلی غیرمحمتمل به نظر می رسید. اما روسیه مهندسان خود را برای توسعه برنامه هسته ای ایران فرستاد. روسیه به عنوان قدرتی در حال افول در جست و جوی چشم اندازهای اقتصادی، به شرکای جدید تجاری علاقمند بود. از طرف دیگر، ایران کشوری ثروتمند در حال التیام از جنگ بود که جامعه بین المللی از آن اجتناب می کرد. به علاوه، مولفه ایدئولوژیک ضد دین بودن روسیه هم با فروپاشی شوروی حذف شد. تجارت بین دو کشور که در سال ۱۹۹۵ حدود ۲۷۶ دلار بود، در سال ۲۰۰۰ به ۷۰۰ میلیون دلار و در سال ۲۰۰۸ به ۳.۵ میلیارد دلار رسید. ایران در سال ۲۰۰۱ سومین مشتری بزرگ صنعت نظامی روسیه قلمداد می شد. مشارکت دو کشور هنوز به سطح اتحاد نرسیده و نمونه آن مخالفت شدید روسیه با توسعه فناوری نظامی هسته ای ایران بوده است. به علاوه، تحریم های بین المللی علیه ایران سطح تجارت بین دو کشور را محدود کرد. اما فرصت هایی هم برای دو کشور وجود داشت که یک بازی برد-برد بود. دیدارهای متقابل متعددی میان رهبران دو کشور ترتیب داده شد و همکاری در زمینه های مختلف گسترش یافت.

ترکیه

ترکیه یکی دیگر از کشورهای غیرعربی در منطقه است که با روسیه پسا شوروی روابط خوبی دارد و به بزرگ ترین شریک تجاری روسیه در منطقه منایک تبدیل شده است. این کشور هم مانند ایران دشمن دیرینه روسیه بود. ترکیه مانند ایران پیش از انقلاب، مقر آمریکا در مرزهای جنوب غربی اتحاد جماهیر شوروی قلمداد می شد. با این حال، ترکیه مانند روسیه در دهه ۱۹۹۰ با بحران اقتصادی عمیق و تورم فزاینده درگیر بود. دو کشور راهی برای افزایش تجارت دو جانبه یافتند؛ روسیه در اواخر سال ۲۰۰۰ دومین شریک تجاری ترکیه شد و این، زمینه را برای مجموعه ای از توافقات سیاسی و اقتصادی هموار کرد. روسیه و ترکیه خط لوله ای ساخته اند که گاز روسیه را به ترکیه منتقل می کند. آنها همچنین مخالف جنگ ۲۰۰۳ عراق بودند. در دهه ۲۰۰۰ که اقتصاد هر دو کشور بهبود یافت، مزایای روابط دو جانبه به حداکثر و مبادلات از کمتر از ۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۲ به حدود ۴.۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ رسید. سطح تجارت دو کشور در سال ۲۰۱۰ بیش از ۲۱ میلیارد دلار بود. پوتین برای اولین بار در سال ۲۰۰۴، حتی پیش از خاورمیانه عرب زبان، به ترکیه سفر کرد. رجب طیب اردوغان، هم یک مرتبه در سال ۲۰۰۵ و بعدتر در سال ۲۰۰۸ به مسکو رفت.

همکاری روسیه با ترکیه همانند ایران، همه زمینه ها از جمله فناوری نظامی و هسته ای را در بر می گیرد و این در حالی است که ترکیه یک کشور سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و مجهز به سلاح های آمریکایی و میزبان پایگاه های نظامی ایالات متحده است. ناوگان دریایی روسیه و ترکیه گاه به گاه تمرینات مشترکی را به ویژه در حوالی دریای

سیاه، آب های مشترک روسیه-ترکیه، برگزار کرده اند. در حقیقت، روسیه به دلیل تنگه های بسفر و داردانل که مسیر ورود به مدیترانه محسوب می شوند، به ترکیه نیاز دارد. در مقابل، اردوغان هم در تلاش برای اتخاذ سیاست خارجی و نظامی مستقل از ناتو و ایالات متحده، روسیه را شریکی مناسب می داند.

نتیجه گیری

بازگشت روسیه به منطقه منا به دلیل مشکلات آمریکا تسهیل شد. آمریکا در گرداب عراق گیر کرده بود. سوریه در تضعیف حضور آمریکا در عراق مشارکت داشت. ایران، شریک روسیه، در حال گسترش فعالیت های خود در خاورمیانه (عراق، لبنان، سوریه) بود. آمریکا که برنامه هایی برای مهار ایران داشت، خود را در عراق بین سوریه و ایران گیر انداخت و این، همان لحظه ای بود که روسیه در صدد بهره برداری از شرایط برآمد.

از سوی دیگر، احساسات منفی عمومی در میان نخبگان حاکم در جهان عرب در دهه ۲۰۰۰ به ایالات متحده مشهود بود. بیشتر کشورهای عربی (و همچنین ایران و ترکیه) با جنگ آمریکا علیه عراق مخالفت بودند. بنابراین، همه با روسیه همسو شدند. گفتمان دولت بوش درباره دموکراسی و حقوق بشر، براندازی صدام حسین و ورود دموکراسی به عراق و همچنین انقلاب سرو تحت حمایت آمریکا در لبنان، ترس و نگرانی را میان خودکامه های عرب افزایش داد و کرملین توانست برای نظریه های توطئه خود درباره انقلاب های تحت رهبری آمریکا در میان رهبران عرب گوش شنوا بیابد.

اینکه پوتین درباره استراتژی فعلی خود در قبال منطقه منا از پیش اندیشیده بود یا صرفاً از فرصت پیش آمده استفاده کرد، تا بعد از افشای پرونده های طبقه بندی شده دولت روسیه آشکار نخواهد شد. اما مسلم است که مسکو توانسته دوستانی در همه پایتخت های منطقه منا بیابد. روسیه در پایان دهه ۲۰۰۰ به یکی از بازیگران مهم منطقه و هم رده ایالات متحده و اتحادیه اروپا تبدیل شد. به نظر می رسد ولادیمیر پوتین از هر فرصتی استفاده کرده و منافع روسیه چه اقتصادی و چه ژئوپلیتیک، را محاسبه و تاس ها را پرتاب کرده است. بنابراین، اواخر سال ۲۰۱۰ که بهار عربی آغاز شد، روسیه در موقعیت مناسبی قرار داشت و لحظه افزایش حضور آن در منطقه فرا رسید. امروز، روسیه با همه طرف ها، از جمله دشمنان قسم خورده که علیه یکدیگر می جنگند، تعامل دارد و بار دیگر به یک قدرت جهانی تبدیل شده که نمی توان آن را نادیده گرفت.

دهه ۲۰۱۰ روسیه: «استراتژی بزرگ» یا فرصت طلبی تاکتیکی

نویسنده این مطلب: میرا میلوسویچ

این سوال که آیا روسیه برای منطقه منا (خاورمیانه و شمال آفریقا) به طور کل و به طور خاص برای خاورمیانه یک استراتژی داشته، به ویژه پس از تأثیرات بهار عربی بر سیاست خارجی روسیه در سال ۲۰۱۱ و پس از میانجیگری موفقیت آمیز آن در توافق بین غرب و سوریه درباره تخریب ذخایر سلاح های شیمیایی (سپتامبر ۲۰۱۳) و مداخله نظامی در این کشور (از سپتامبر ۲۰۱۵)، مطرح شد. در رابطه با این سوال، در تجزیه و تحلیل فعالیت روسیه در خاورمیانه سه سبک فکری وجود دارد: اول، اینکه روسیه برای خاورمیانه استراتژی داشته که تا حد زیادی موفقیت بوده است؛ دوم، اینکه روسیه برای منطقه استراتژی داشته، اما شرایط لزوماً مطابق انتظارات آن پیش نرفته است؛ و سوم، اینکه روسیه برای خاورمیانه استراتژی نداشته است.

برای پاسخ به این سوال که آیا روسیه یک استراتژی کلان دارد یا به سادگی عملگرا و از لحاظ تاکتیکی فرصت طلب است، قبل از هر چیز باید میان مفهوم «استراتژی کلان» و اهداف سیاست خارجی و امنیتی روسیه و ابزارهای تحقق آنها تمایز قائل شد.

«استراتژی کلان» به مجموعه برنامه ها و سیاست هایی اطلاق می شود که شامل تلاش آگاهانه یک دولت در استفاده از ابزارهای سیاسی، نظامی، دیپلماتیک و اقتصادی برای پیشبرد منافع ملی است؛ هنر سازش اهداف و ابزار است. روسیه از نظر یک برنامه منسجم و بلند مدت برای پیشبرد منافع ملی و استفاده از روش های واقع گرایانه برای دستیابی به آنها، برای منطقه منا استراتژی کلان ندارد. اما روسیه به عنوان یک بازیگر ژئوپلیتیک فرصت طلب، دیدگاه روشنی درباره منافع خود در شرایط خاص منطقه دارد. این رویکرد به سیاست منطقه نوعی «استراتژی ظاهر شونده» شامل توانایی بداهه سازی و سازگاری سریع با شرایط متغیر است.

فعالیت دیپلماتیک روسیه در منطقه منا و مداخله نظامی آن در سوریه بخشی از یک چشم انداز بین المللی گسترده با هدف اصلی دستیابی به موقعیت قدرت برتر و تضعیف نقش برجسته ایالات متحده در منطقه و در نظم بین المللی و همچنین نشان دادن توانایی رقابت با دیگر قدرت های بزرگ مانند چین، است. موضع گیری روسیه در قبال منطقه منا بیشتر از منطقه به نظم جهانی مربوط می شود. خاورمیانه بخشی از اوراسیا، یعنی جایی است که روسیه می خواهد نظام روابط بین الملل فراتر از سلطه آمریکا و سایه چین ایجاد کند.

تغییرات و تداوم در رویکرد سیاست خارجی روسیه در منطقه منا

خروج روسیه از خاورمیانه در دوران ریاست جمهوری میخائیل گورباچف در شروع جنگ اول خلیج فارس (۱۹۹۰ تا ۹۱) آغاز زوال موقعیت ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی و عقب نشینی آن از منطقه میدان اصلی نبرد رقابت جنگ سرد بود. پس از آن، دوره سیاست خارجی «غرب گرایی لیبرال» بوریس یلتسین (۱۹۹۱ تا ۹۶) مبتنی بر پیشبرد منافع ملی روسیه از طریق ادغام با غرب، آغاز شد. متحدان اصلی اتحاد جماهیر شوروی در منطقه منا در دوران جنگ سرد، یعنی مصر، سوریه، عراق، الجزایر، یمن و لیبی، اساساً در موقعیت های مختلف به الگوی شوروی علاقه نشان دادند و به سکوه های پرتاب نظامی-سیاسی اتحاد جماهیر شوروی در تقابل آن با غرب تبدیل شدند. اتحاد جماهیر

شوروی بین سال های ۱۹۵۵ و ۱۹۸۵ در مجموع ۸۰ هزار مشاور نظامی، تکنسین و نیرو به منطقه اعزام کرد و به ۵۵ هزار افسر عرب آموزش داد.

بر خلاف جاه طلبی اتحاد جماهیر شوروی برای مبارزه با غرب و تبدیل منطقه منا به محل تقابل، روسیه پاس فروپاشی کمونیسم در دهه ۱۹۹۰، حتی در صدد تعریف منافع ملی خود در منطقه برنیامد. پس از روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ بود که مسکو با انگیزه ترکیبی از «نوستالژی میراث نفوذ شوروی و منافع ملی استراتژیک»، یک سیاست فعالانه تر را در منطقه منا آغاز کرد. با این حال، در دهه ۲۰۰۰ هیچ نشانه ای دال بر بلندپروازی روسیه در این راستا مشاهده نمی شد.

چارچوب وسیع تر سیاست روسیه در منطقه منا از طریق اصول دکترین یوگنی پریماکوف درباره «متعادل سازی قدرت برتر» شکل گرفته است که منافع ملی روسیه را به صورت نیاز به تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ در یک جهان چند قطبی تعریف می کند. از این رو، سیاست روسیه باید چند جانبه یا «چند جهتی» باشد و هدف توسعه روابط متعادل با کشورهای غربی و غیر غربی را دنبال کند. به گفته پریماکوف، روسیه هم اروپا است و هم آسیا و این موقعیت ژئوپلیتیک همچنان نقش مهمی در تدوین سیاست خارجی آن ایفا می کند. منافع ژئوپلیتیک روسیه شامل چین، هند و ژاپن می شود و فقط ایالات متحده و اروپا را در بر نمی گیرد. این منافع همچنین شامل خاورمیانه و «جهان سوم» می شود. روسیه بدون چنین گستره ژئوپلیتیک نمی تواند به عنوان یک قدرت بزرگ ظاهر شود و نقش مثبتی را که سرنوشت ایجاد کرده، ایفا کند. لازم به یادآوری است که در ایجاد روابط با همه این کشورها، ارزش های ژئوپلیتیک ثابت هستند و با تحولات تاریخی تغییر نمی کنند یا از بین نمی روند.

ولادیمیر پوتین پس از روی کار آمدن در سال ۲۰۰۰ سعی کرد سیاست خارجی فعالانه تری در منطقه منا داشته باشد. با این حال، نتایج قابل توجهی نگرفت. در آن زمان، در حالی که ایالات متحده پس از حملات ۱۱ سپتامبر بر «جنگ با تروریسم» اصرار می ورزید، روسیه خواستار «اتحاد بین تمدن ها» و «مصلحه» با مشارکت کشورهای خاورمیانه بود. روسیه آن زمان سعی داشت به صورت میانجی میان غرب و جهان اسلام ظاهر شود و از این طریق، خود را یک قدرت بزرگ در سطح جهانی نشان دهد. ولادیمیر پوتین ۴ دسامبر ۲۰۱۴ به مجمع فدرال روسیه گفت همکاری با خاورمیانه از اولویت های دیپلماسی روسیه است. وزیر امور خارجه سرگئی لاوروف ۲۷ فوریه ۲۰۱۷ اینطور استدلال کرد که «چرخش به سمت آسیا» منعکس کننده منافع طولانی مدت ملی در قرن ۲۱ است. لازم به توضیح است که در سیاست خارجی روسیه، خاورمیانه به طور سنتی بخشی از آسیا قلمداد می شود و کرملین به خاورمیانه به صورت امتداد مناطق مرزی روسیه در آسیای میانه می نگرد که قبلاً بخشی از اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می داد.

مولفه هایی که به دیدگاه خارجی روسیه در دهه ۲۰۱۰ شکل دادند

چشم انداز خارجی روسیه در دهه ۲۰۱۰ تحت تاثیر سه عامل در حال تغییر در بستر ژئوپلیتیک بین المللی و منطقه ای شکل گرفت: بحران مالی جهانی؛ روابط جدید بین روسیه و ایالات متحده (که نشان دهنده ناامیدی کرملین از عدم موفقیت در ادغام در نهادهای بین المللی تحت کنترل کاخ سفید بود)؛ و بهار عربی (که در ۲۰۱۰ در تونس آغاز شد و بعدتر به سقوط دیکتاتوری ها در مصر و لیبی انجامید). ترس فزاینده مسکو از آشفتگی سیاسی در منطقه منا

در ارتباط با اسلام افراطی و خشونت های تروریستی از جمله در داخل روسیه به دلیل تنش های داخلی و درگیری ها در قفقاز شمالی را نیز می توان به این سه عامل افزود.

اقتصاد روسیه در سال ۲۰۰۸ تحت تاثیر بحران مالی جهانی قرار گرفت. این بحران به دوره رشد بی سابقه ۹ ساله خاتمه داد. بهبود اقتصادی و مداخله نظامی در گرجستان در سال ۲۰۰۸ لحظات اساسی برای روسیه و سیاست خارجی آن بود. هر دو اتفاق ظرفیت و محدودیت روسیه برای اقدام مستقل در صحنه جهانی را نشان دادند. پس از سال ها تلاش روسیه برای به رسمیت شناختن به عنوان یک قدرت بزرگ، جهان دیگر نمی توانست منافع آن را نادیده بگیرد. بحران اقتصادی جهانی ماهیت ضعیف بهبود روسیه و ضعف پایگاه قدرت آن را آشکار کرد. روسیه که به شدت به انرژی از جمله صادرات آن وابسته است، در روند بحران به شدت آسیب دید و تولید ناخالص داخلی آن در سال ۲۰۰۹ حدود ۹ درصد کاهش یافت. از این رو، می توان سیاست خارجی فعالانه تر را راهی برای منحرف کردن توجه از اثرات بحران اقتصادی در داخل دانست.

در مورد رابطه جدید بین روسیه و ایالات متحده، تعامل مسکو با سایر مناطق جهان از جمله کشورهای شوروی سابق منوط به وضعیت روابط آن با غرب و به ویژه ایالات متحده بوده است. با این حال، حتی در دوران نزدیکی روسیه و ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر و «تنظیم مجدد» روابط در سال ۲۰۰۸، نشانه ها حاکی از آن بود که دوران احساس خوب نمی تواند این واقعیت را که چشم انداز پوتین به سیاست خارجی گسترشی است، پوشش دهد. این مساله در منطقه منای تمایل کرملین به تاثیرگذاری بر رفتار ایالات متحده و اتحادیه اروپا از طریق مداخله نظامی و نشان دادن بی اثر بودن تحریم های اقتصادی اعمال شده توسط غرب پس از الحاق کریمه در سال ۲۰۱۴ بود.

بهار عربی هم پایان قطعی فصل میراث دوران اتحاد جماهیر شوروی در عدم حضور روسیه در منطقه منای و آغاز مرحله جدیدی از حضور روسیه در منطقه قلمداد می شود. کرملین ابتدا بهار عربی را نتیجه مداخله برنامه ریزی شده غرب برای کاهش تسلط روسیه در منطقه تعبیر کرد؛ اما در اوایل سال ۲۰۱۳ درک روسیه از وقایع منطقه منای به عنوان چالش هماهنگ شده توسط کشورهای غربی به «تمایل اعراب برای بازگشت به ریشه های تمدنشان» تغییر کرد و به تصمیم روسیه برای مشارکت فعالانه تر در منطقه منای تحت تاثیر چهار پیامد اصلی بهار عربی منجر شد.

اول، تاثیر منفی بهار عربی بر روابط اقتصادی و سیاسی روسیه با کشورهای منطقه منای بود. رئیس جمهوری ولادیمیر پوتین در سخنرانی در ۲۷ فوریه ۲۰۱۲ گفت: «در کشورهایی که بهار عربی در آنها در حال وقوع است، شرکت های روسی جایگاهی که چندین دهه برای خود در بازارهای محلی به دست آورده بودند را از دست داده اند.» روسیه در لیبی ضرر اقتصادی قابل توجهی متحمل شد. شرکت صادرات اسلحه «روسوبورون» خسارات مالی خود در لیبی پس از سقوط قذافی را حداقل ۴ میلیارد دلار برآورد کرده است. شرکت خطوط ریلی «آر.زد.دی» هم حدود ۲.۲ میلیارد دلار در لیبی ضرر کرد؛ البته سود بالقوه از دست رفته آن خیلی بیشتر از این رقم است. فرصت های اقتصادی در بخش انرژی هم از دست رفت. روسیه در سال ۲۰۰۸ بدهی ۴.۵ میلیارد دلاری لیبی به اتحاد جماهیر شوروی را در ازای مشارکت شرکت های روسی در پروژه های مشترک جدید در این کشور بخشید. سقوط قذافی روابط سیاسی روسیه با لیبی و نفوذ بالقوه آن در منطقه را زیر سوال برد.

دوم، عزم کرملین برای جلوگیری از تحقق سیاست آمریکایی و اروپایی در منطقه بود. روسیه باور داشت مداخلات نظامی مکرر از طریق «جنگ جهانی علیه تروریسم»، تغییر رژیم در عراق و لیبی و به اصطلاح «ارتقاء دموکراسی» منطقه را بی ثبات می کند. از دیدگاه روسیه، این اقدامات بسیار مخرب و بی ثبات کننده بودند.

سوم، حوادث بهار عربی جبهه های جدیدی را در درگیری های فرقه ای بین سلطنت های سنی خلیج فارس و جمهوری اسلامی شیعه ایران به ویژه در سوریه و یمن گشود. کل منطقه درگیر یک روند عمیق تحول شد و بازیگران منطقه ای به ویژه ایران، قطر، ترکیه، امارات متحده عربی و عربستان سعودی نتوانستند یک ساختار امنیتی برای پیشبرد منافع متقابل مذهبی بین شیعه و سنی ایجاد کنند. در این میان، روسیه بی ثباتی موجود را فرصتی برای ظاهر شدن به عنوان واسطه بین کشورها و گروه های مختلف و تثبیت موقعیت خود به عنوان یک قدرت بزرگ دید.

چهارم، کرملین پس از بهار عربی نگرانی زیادی درباره افراطی شدن احتمالی جمعیت مسلمان خود و خشونت های تروریستی داشت. جمعیت فعلی مسلمانان روسیه حدود ۱۵ میلیون نفر (حدود ۱۰ درصد جمعیت) تخمین زده می شود. کرملین همواره تاکید داشت اسلام سنتی بخشی جدایی ناپذیر از زندگی معنوی روسیه است، اما جنگ داخلی در قفقاز شمالی شرایط را تغییر می دهد.

خاورمیانه اکنون گستره استراتژیک پیرامون روسیه است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی گروهی از کشورهای اسلامی در قفقاز شمالی و آسیای میانه ظاهر شدند و فاصله ژئوپلیتیک روسیه و خاورمیانه یک باره کاهش یافت. از این رو، ناآرامی ها در منطقه منای یک چالش سیاسی و امنیتی برای روسیه است. از دیدگاه روسیه، تغییرات در منطقه منای می تواند به بی ثباتی و خشونت تروریستی در روسیه منجر شود. احتمال نفوذ تروریست های داعش به آسیای میانه یا روسیه و حتی گسترش ایدئولوژی جهادگرایی افراطی سنی در جوامع مسلمان روسیه یک تهدید واقعی است.

«استراتژی نوظهور» یا فرصت طلبی به جای استراتژی

روسیه بین سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۵ تلاش کرد در راستای حفظ نفوذ خود در منطقه منا، نقش میانجی را به خوبی ایفا کند. کرملین نتوانسته بود از مداخلات نظامی آمریکا در عراق در سال ۲۰۰۳ و در لیبی در سال ۲۰۱۱ جلوگیری کند. بحران در لیبی در تعیین نگرش روسیه به تحولات خاورمیانه، رویکرد کلی آن در قبال روابط با ایالات متحده و قضاوت درباره اتحادیه اروپا اهمیت حیاتی داشت. از دیدگاه روسیه، به دلایل زیادی نمی شود به غرب اعتماد کرد که مهم ترین آنها این است که چشم انداز استراتژیک ندارد و در مواجهه با عواقب اقدامات خود کوتاهی می کند. این نتیجه گیری عواقب فوری در سوریه داشت؛ جایی که قیام غیرنظامی علیه بشار اسد در مارس ۲۰۱۱ آغاز شد و در پی استفاده اسد از نیروهای نظامی برای متوقف کردن اعتراضات، به یک جنگ داخلی تبدیل شد.

مداخله نظامی در سوریه نقطه عطفی در سیاست خارجی روسیه در منطقه منا بود. این مداخله به روشنی نشان داد که کرملین با واقعیت های جدید ژئوپلیتیک بهار عربی سازگاری یافته است و مهم تر از آن، تمایل روسیه برای بازگشت به صحنه جهانی به عنوان یک قدرت بزرگ را نشان داد. سازگاری با واقعیت جدید ژئوپلیتیک به معنای بهره برداری از موقعیت پدید آمده در منطقه تحت یک فرآیند عمیق تحول، و تلاش برای پر کردن خلاء ناشی از خروج تدریجی ایالات متحده (در نتیجه خستگی نظامی، سیاسی و اقتصادی و عدم علاقه ژئوپلیتیک روسای جمهوری باراک

اوباما و دونالد ترامپ به منطقه) بود. این شرایط با خودداری کنگره آمریکا از مداخله در سوریه به اوج خود رسید: خلاء قدرت یک فرصت بزرگ برای روسیه فراهم آورد.

اما برای روسیه، سوریه فقط یک کشور عربی همانند دیگر کشورهای منطقه نبود؛ یک متحد دوران اتحاد جماهیر شوروی و مشتری تسلیحاتی روسیه پسا شوروی بود. روسیه مسئولیت تاسیسات تامین مجدد نیروی دریایی در طرطوس در لاذقیه، تنها تاسیسات اینچنینی روسیه در مدیترانه، و با استفاده از پایگاه هوایی حمیم دسترسی به دریای سیاه از طریق بسفر را حفظ کرد. مهم تر آنکه سوریه از اواسط دهه ۱۹۵۰ مرکز نفوذ سیاسی و حضور اطلاعاتی روسیه در منطقه بوده است.

جنگ در سوریه از بسیاری جهات برای روسیه یک تجربه جدید قلمداد می شود: روسیه در کشوری می جنگد که هیچ مرز مشترکی با آن ندارد؛ این جنگ عمدتاً یک جنگ هوایی است که در همکاری با نیروهای کشورهای ثالث انجام می شود و به یک تعامل دیپلماتیک فعالانه نیاز دارد؛ همچنین، جنگ مبتنی بر توانایی های نظامی روسیه است. دیمتری ترنن از کارنگی اهدا برای صلح بین الملل اینطور استدلال می کند: «مداخله نظامی در سوریه با هزینه معادل ۴ میلیون دلار در روز، برای روسیه نسبتاً مقرون به صرفه بوده است. بازدهی حاصل از جنگ شامل تبلیغات قدرتمند هم برای سامانه های تسلیحاتی روسی و هم برای حمایت سیاسی روسیه درخور بود.» جای تعجب نداشت که فروش تسلیحات روسی در سال ۲۰۱۶ برابر با ۵ درصد افزایش یافت. اگرچه، اشتباه است که استراتژی روسیه در سوریه به سایر کشورهای منطقه تعمیم داده شود، اما این مداخله الگویی از «استراتژی نوظهور» و تاکتیک های روسیه در سراسر منطقه و همچنین اهداف و ابزار اصلی تحقق آن را ارائه می دهد.

در آفریقای شمالی، لیبی جایگاهی مهم در خیالات ژئوپلیتیک روسیه دارد. روسیه در سال ۲۰۱۱ می خواست تحت عنوان مشارکت با غرب، مانع از تحمیل منطقه پرواز ممنوع توسط شورای امنیت سازمان ملل برای محافظت از غیرنظامی ها شود. لیبی پس از نابودی رژیم معمر قذافی توسط سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، به کشوری شکست خورده تبدیل شد. روسیه بعدتر از خلیفه حفتر، مرد قدرتمند در لیبی شرقی، حمایت و نیروهای ویژه روسی را برای پشتیبانی از نیروهای او به پایگاه های واقع در غرب مصر و نزدیک مرز لیبی، اعزام کرد. اما روسیه همچنین در مارس ۲۰۱۷ در مسکو از فیض السراج، رقیب حفتر که ریاست شورای امنیت جمهوری تحت حمایت سازمان ملل در طرابلس را بر عهده داشت، پذیرایی کرد. روسیه از اشتباهات و تناقض های اروپا و ایالات متحده در لیبی، به ویژه از عدم موفقیت آنها در ایجاد ثبات در این کشور پس از درگیری سال ۲۰۱۱، و درک اشتباه آنها از امنیت در مقابل ثبات، بهره برد. تمایل ایالات متحده به جلوگیری از درگیری شدیدتر در لیبی این امکان را برای روسیه فراهم آورد تا اهداف خود را با آسودگی بیشتری دنبال کند.

مصر از ایفای نقش روسیه در لیبی حمایت کرد. قاهره این مشتری اصلی مسکو در خرید اسلحه از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۴ بود. روسیه در دهه ۲۰۰۰ به مصر سامانه های دفاع هوایی «تور ام ۱» و «بوک»، موشک های ضد هوایی قابل حمل «ایگلا» و بالگردهای «ام آی ۸» و «ام آی ۱۷» تحویل داد. در سال ۲۰۱۳ که عبدالفتاح السیسی در مصر به قدرت رسید، روابط تسلیحاتی این کشور با روسیه به طور قابل توجهی گسترش یافت. دو کشور برگزاری جلسات مشترک وزرای دفاع و خارجه را آغاز کردند. تعلیق کمک های نظامی آمریکا به مصر که نشان دهنده نارضایتی از

روابط با روسیه بود، روابط قاهره و مسکو را تقویت کرد. مصر در ژوئن ۲۰۱۵ اولین رزمایش دریایی مشترک با روسیه را در دریای مدیترانه داشت و در سال ۲۰۱۶ نیروهای عملیات ویژه دو کشور با هم آموزش دیدند. وزیر دفاع روسیه سرگئی شویگو در سپتامبر ۲۰۱۶ مصر را «مهم ترین شریک استراتژیک روسیه» در منطقه منا خواند. یکی از دلایل اصلی تمرکز روسیه بر مصر این است که این کشور مهم ترین کشور سنی در جهان عرب قلمداد می شود و این واقعیت را که شرکای اصلی روسیه در منطقه نیروهای شیعه هستند، متعادل می کند.

اهداف و ابزارهای روسیه در منطقه منا

محرک اصلی سیاست های کرملین در منطقه منا، اقتصادی و ژئوپلیتیکی هستند. اهداف روسیه چندگانه و در چند سطح قابل دسته بندی هستند. در سطح جهانی، روسیه هدف دستیابی به وضعیت قدرت جهانی و بازگشت به عنوان یک بازیگر مهم ژئوپلیتیک مستقل و بازیابی موقعیت خود به عنوان یک قدرت بزرگ خارجی در یکی از ناپایدارترین مناطق جهان را دنبال می کند. البته روسیه می داند که نمی تواند به عنوان بازیگر اصلی یا تامین کننده اصلی امنیت در منطقه منا جایگزین ایالات متحده شود؛ اما می تواند نقش ایالات متحده را کمرنگ کند. کرملین سعی دارد نشان دهد که «استراتژی ایالات متحده علیه تروریسم» به صورت حمایت از «انقلاب های رنگی» و سیاست «تغییر نظام»، شکست خورده است. ربه علاوه، مداخله در سوریه حواس غرب را از درگیری در اوکراین منحرف و وضعیت در جبهه شرقی ناتو (دریای بالتیک-دریای سیاه) را متعادل می کند که در بلند مدت به نفع روسیه است.

در سطح منطقه ای، هدف اصلی روسیه پشتیبانی از بشار اسد در سوریه است. به عبارت دیگر، امنیت داخلی از طریق حفظ امنیت در محیط پیرامون حفظ می شود. میانجی گری بین غرب و کشورهای منطقه منا و اعمال «دیپلماسی اقتصادی» و استفاده از توافقنامه های فروش سلاح و انرژی به عنوان ابزار نفوذ ژئوپلیتیک و جذب سرمایه گذاری به ویژه از کشورهای حوزه خلیج فارس همه زیرشاخه همین رویکرد هستند. مداخله در سوریه اهداف استراتژیک بلند مدت روسیه در منطقه منا را منعکس می کند. هدف کلی کرملین، جلوگیری از بی ثباتی کشورهای منطقه و حمایت از اقلیت های خاص در کشورهای در هم شکسته است.

در سطح داخلی، مشارکت فعال روسیه در منطقه منا با هدف احیای قدرت دوران امپراطوری و پرورش احساسات ملی و ضد غربی است. با این حال، طبق نظرسنجی انجام شده توسط مرکز لوادا، تنها ۳۰ درصد از پاسخ دهندگان روس با ادامه عملیات نظامی در سوریه موافق هستند.

اما روسیه چه ابزارهایی برای اجرای استراتژی خود در اختیار دارد؟ «استراتژی نوظهور» روسیه در حقیقت هنر سازگاری با شرایط متغیر و ابزار محدود برای تحقق اهداف است. ابزار روسیه در منطقه نظامی، اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک است. ارتش روسیه ابزاری موثر در سیاست خارجی این کشور بوده است: در حالی که رهبران غربی تلاش می کردند جهان را متقاعد کنند هیچ راه حل نظامی برای جنگ داخلی در سوریه وجود ندارد، ولادیمیر پوتین نشان داد که هیچ راه حل سیاسی بدون حمایت نظامی در اجرای آن، عملی نخواهد بود.

منافع اصلی روسیه در منطقه منا ژئوپلیتیک و امنیتی است. با این حال، مبادلات اقتصادی روسیه و کشورهای منطقه منا از سال ۲۰۰۰ به طور آشکار گسترش یافته است. انرژی، اسلحه و مواد غذایی (به ویژه غلات) بازارهای آماده در

منطقه دارند و واردات روسیه عمدتاً میوه، سبزیجات و منسوجات بوده است. روسیه یک استراتژی مشخص برای اقتصاد جغرافیایی خود دارد: استفاده از ابزارهای اقتصادی، تجارت و دارایی برای دستیابی به اهداف ژئوپلیتیک. با توجه به اینکه روسیه دومین صادرکننده اسلحه در جهان و یکی از مهم ترین صادرکنندگان سوخت های فسیلی است، انتظار می رود در رسیدن به اهداف ژئوپلیتیکی خود از این طریق موفق عمل کند، اما لزوماً در دستیابی به اهداف اقتصادی موفق نخواهد بود.

در کل منطقه منافع تقریباً هیچ بازیگر اصلی وجود ندارد که روسیه نتوانسته باشد با آن ارتباط برقرار کند. دوستی با همه بازیگران رسمی و غیررسمی فارغ از جهت گیری سیاسی و درگیری های مداوم آنها با یکدیگر، این امکان را برای روسیه فراهم آورده تا نقش واسطه را در منطقه ایفا کند. در اشاره به نمونه های این اقدام متعادل کننده، می توان از نحوه برخورد روسیه در روابط با اسرائیل و سوریه، ایران و اسرائیل، ایران و ترکیه، ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس، و ترکیه و کردها یاد کرد. محرک این سیاست روسیه، حمایت از دولت های موجود و رویکرد غیر ایدئولوژیک آن است. روسیه در هیچ کجای منطقه نه متحدی تمام عیار دارد و نه دشمنی سرسخت. و در حالی که اختلافات در خاورمیانه را نادیده نمی گیرد، می داند که درگیری در آنها می تواند مهلک باشد و از این رو، سعی می کند بر اساس منافع مشترک با طرف های مخالف روابط برقرار کند. برخلاف ایالات متحده که به طور علنی از اسرائیل محافظت، از کردها در برابر دولت اسد و از کشورهای حاشیه خلیج فارس در برابر ایران حمایت می کند و با ترکیه که یک متحد ناتو است اختلاف نظر دارد، روسیه اتحادیهایی مبتنی بر فرصت ایجاد می کند که همه بازیگران از آن بهرمنند شوند. رویکرد پنهان ضد آمریکایی در کشورهای منطقه و رویکرد دوستانه و تمایل اثبات شده روسیه به استفاده از نیروی نظامی در حمایت از متحدان، این کشور را به یک بازیگر اساسی در منطقه تبدیل کرده است.

روابط با ترکیه یک الگوی واضح از اقدامات متعادل کننده روسیه در خاورمیانه است. روابط آنکارا با مسکو از نظر تاریخی با شک و سوء ظن همراه بوده، اما دو کشور از زمان پایان جنگ سرد یک رابطه اقتصادی مهم برقرار کرده اند و مشارکت اقتصادی قابل توجهی دارند که ترکیه را به طور فزاینده به روسیه وابسته می کند. رجب طیب اردوغان، رئیس جمهوری ترکیه، از سال ۲۰۱۴ با ایالات متحده بر سر کردهای سوریه اختلاف داشته است. مداخله روسیه در سوریه در سال ۲۰۱۵ به شکست سیاست ترکیه در آن کشور منجر شد و متحدان ترکیه در اثر حملات روسیه آسیب شدیدی دیدند. دو کشور به وضوح منافع متناقضی در سوریه داشتند. سرنگونی یک بمب افکن روسی توسط جنگنده های ترک در نوامبر ۲۰۱۵ از نمونه اتفاقات متعدد اختلاف برانگیز بود. مسکو در واکنش به این اتفاق از حمله نظامی خودداری کرد، اما آنکارا را تحت فشار اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی قرار داد. نهایتاً، ترکیه در اواسط سال ۲۰۱۶ مجبور به بازتعریف سیاست های خود در سوریه و همکاری نزدیک با روسیه و ایران شد.

محدودیت های نفوذ روسیه در منطقه منافع: محرک ها و موانع همکاری با ایران و چین

اینکه روسیه از نفوذ خود در منطقه منافع چگونه استفاده خواهد کرد، هنوز معلوم نیست. یک عامل مهم، ماهیت و میزان نفوذ ایالات متحده خواهد بود. خروج نیروهای آمریکایی از سوریه به این معنی است که روس ها درباره آینده عملیات نظامی خود در سوریه تنها در هماهنگی با دولت بشار اسد و بدون در نظر گرفتن آمریکایی ها تصمیم خواهند گرفت و موقعیت ایالات متحده در هر مذاکره ای درباره آینده سوریه به طور قابل ملاحظه ای تضعیف شده است.

روسیه از طریق سیاست های چندجانبه و حضور نظامی تلفیقی در منطقه، قصد دارد نفوذ سیاسی و فرصت های اقتصادی خود را گسترش دهد. شرکت های برجسته روسی در حال برنامه ریزی برای توسعه انرژی، نظامی، فنی، کشاورزی و سایر انواع همکاری ها در منطقه مناسبتند. با این حال، نقش آتی روسیه در منطقه با روابط این کشور با ایران و چین مشخص خواهد شد. روابط میان این کشورها نزدیک اما پیچیده، و منافع و ابزارهای آنها برای دستیابی به اهداف استراتژیک خودشان متفاوت است که این مساله، زمینه را برای رقابت برای نفوذ فراهم می کند.

محرک های همکاری بین روسیه، چین و ایران

دشمن مشترک. منافع ژئوپلیتیک و امنیتی روسیه، چین و ایران در منطقه مناسبتند به ویژه در تمایل آنها به ایجاد توازن در برابر نفوذ غالب آمریکا که آن را مخرب می دانند، هم پوشانی دارد. منافع مشترک آنها ایجاب می کند از بقای بشار اسد در سوریه حمایت کنند چون نمی خواهند این کشور به دست مخالفان محلی، ایالات متحده یا داعش بیافتد. آنها همچنین می خواهند اصول نظام بین المللی به رهبری ایالات متحده را به چالش بکشند. این سه کشور به طور کلی از نظر سیاسی و چشم اندازهای ژئواستراتژیک با یکدیگر مشکلی ندارند و به دنبال تغییر دیگری نیستند. هر سه به دنبال تسلط بیشتر در مناطق مربوطه خود هستند و اقدامات ایالات متحده را دست درازی به مناطق مورد علاقه استراتژیک خود می دانند. ایران می خواهد قدرت هژمونیک منطقه باشد و روسیه و چین در پی تبدیل شدن به قدرت های برتر جهانی هستند و هر دو اعتقاد دارند که الگوی اقتدارگرایی و توسعه چینی می تواند جایگزینی برای هنجارهای حاکم در غرب باشد.

قدرت های تجدیدنظرطلب. هر سه کشور قدرت های تجدیدنظرطلب هستند که سعی دارند وضعیت موجود نظم بین المللی لیبرال را تغییر دهند، البته هرکدام به روش خاص خود. ایران ساختار یک امپراتوری مدرن غیر امپریالیستی را دارد که با پشتیبانی از حزب الله لبنان، حماس در غزه و نیروهای شبه نظامی در سوریه، یمن، عراق و لیبی به منظور بازآفرینی نفوذ سرزمین پارس و شیعه در این منطقه حاصل شده است. چین یک قدرت نوظهور است که قصد دارد از طریق سرمایه گذاری ها و روابط تجاری دو جانبه با علاقه روزافزون به نفوذ اقتصادی در تمام مناطق جهان و آرزوی ایجاد روابط مناسب بین قدرت های بزرگ، نظم جهانی را به صورت یک نظم بین المللی چند قطبی شکل دهد. روسیه هم قدرتی است که پس از دوره ای زوال است که سعی دارد از توانایی های نظامی خارق العاده در کنار منابع طبیعی به عنوان ابزار اصلی دستیابی به موقعیت عالی قدرت استفاده کند.

مشارکت. همکاری روسیه، چین و ایران کالاهای صنعتی و فروش اسلحه، پروژه های انرژی، گفت و گوی دفاعی و مداخله مشترک نظامی (در سوریه، روسیه و ایران) یا تمرینات مشترک را شامل می شود. ایران همچنان یکی از مشتریان اصلی روسیه برای کالاهای صنعتی و همچنین سلاح های معمولی است. روسیه و ایران (همراه با عربستان سعودی و عراق) تامین کننده اصلی انرژی چین هستند.

تعادل همکاری. همکاری چین و روسیه با ایران تحت تاثیر خواسته دو کشور برای تبدیل شدن به قدرت های برتر در منطقه مناسبتند و از این رو، هر دو کشور تلاش می کنند که خود را منحصر به ایران متعهد نکنند. چین در حال تقویت روابط خود با عربستان سعودی است و روسیه چیزی شبیه اتحاد با ترکیه با تمرکز بر مصر، مهم ترین کشور سنی در جهان عرب، دارد. روسیه در رویکرد خود به مصر عمل گرایی زیادی نشان داده است: در سال ۲۰۱۲ از محمد

مرسی (رهبر اخوان المسلمین) و در سال ۲۰۱۳ از «نیروهای برقرار کننده نظم» در کودتای نظامی عبدالفتاح السیسی و در سال ۲۰۱۴ هم از السیسی به عنوان نامزد ریاست جمهوری مصر حمایت کرد. پوتین و السیسی هر دو رادیکالیسم و افراط گرایی اسلام گرا را بزرگ ترین تهدید امنیتی خود می دانند. مصر از این نظر، کلید توازن قدرت روسیه در میان کشورهای درگیر در منطقه است.

موانع همکاری روسیه و ایران

روابط مسکو با تهران از دیرباز بسته به شرایط روابط روسیه و ایالات متحده، پیچیده و اغلب ابزاری بوده است. در لحظات تنش بین ایالات متحده و روسیه، مسکو عمدتاً ایجاد روابط نزدیک تر با تهران را به عنوان راهی برای فشار بر واشنگتن، و همانطور که در برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) آشکار شد، راهی برای تقویت روابط خود با اتحادیه اروپا یافته است.

همکاری بین روسیه و ایران در منطقه منافع دو مانع اصلی دارد که می تواند منجر به درگیری آشکار برای نفوذ شود. اول، مسکو از سیاست منطقه ای ایران، چه در سوریه و چه در خلیج فارس یا یمن، حمایت نمی کند. با این حال، مشارکت با ایران این امکان را برای روسیه فراهم می آورد تا از یک مزیت استراتژیک در درگیری های منطقه بهره مند شود: توانایی جنگ از طریق نیروهای نیابتی و استفاده از موشک های بالستیک برای شکل دادن به ژئوپلیتیک منطقه ایران را به همراهی مناسب در گروه روسیه تبدیل می کنند. دوم، بزرگ ترین مشکل در روابط روسیه و ایران این است که منافع دو جانبه آنها معمولاً با منافع سایر متحدان و شرکای روسیه در منطقه، به ویژه اسرائیل و کشورهای دارای اکثریت سنی مانند مصر، کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و ترکیه همخوانی ندارد. از نظر روسیه، حفظ نوعی توازن در همکاری با ایران و با کشورهای سنی یکی از اصلی ترین چالش ها و شرط اعمال نفوذ در منطقه منافع است.

موانع همکاری روسیه و چین

از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مسکو و پکن شکل روابط خود را از دشمنان جنگ سرد به تلاش برای ایجاد یک همکاری استراتژیک پایدار و بیشتر یک ازدواج مبتنی بر منافع دوجانبه تغییر داده اند. منطقه منافع و به ویژه خاورمیانه از اوایل دهه ۱۹۹۰ در نتیجه ترکیب تقاضای روزافزون چین برای انرژی و افزایش سهام اقتصادی آن در منطقه با منافع پایدار ژئواستراتژیک، به طور فزاینده برای پکن اهمیت بیشتری یافته است. سنگ بنای دیپلماسی چین همواره یک استراتژی مبتنی بر ژئوپولیتیک و اقتصاد بوده است. معرفی کمربند اقتصادی جاده زمینی و دریایی ابریشم در سال ۲۰۱۳ توسط رئیس جمهوری شی جینپینگ، مبتنی بر همین توسعه استراتژی ژئو-اقتصادی بود. رئیس جمهوری شی در ژوئن ۲۰۱۴ در ششمین نشست همکاری چین و کشورهای عربی، بر اهمیت الگوی ۱+۲+۳ همکاری بین چین و ۲۲ کشور عربی تاکید و تبدیل همکاری در زمینه انرژی به محور اصلی همکاری ها را پیشنهاد کرد. با توجه به اینکه چین و کشورهای منطقه منافع در زمینه های انرژی، تجدیدپذیرها، زیرساخت ها، تجارت و فناوری، منافع مکمل دارند، احتمالاً همکاری ها میان آنها در سال های آتی تعمیق خواهد شد. و این روابط فزاینده می تواند نقشی تعیین کننده در تلاش های کشورهای عربی برای ایجاد تحول و تنوع اقتصادی داشته باشد.

دیگر اهداف چین در منطقه با اهداف روسیه هم پوشانی دارد: تبدیل شدن به قدرت برتر، گسترش نفوذ ژئواستراتژیک فراتر از همسایگی نزدیک، توسعه روابط با دیگر قدرت های بزرگ یا منطقه ای و اطمینان از آرامش در داخل کشور. برای روابط بین روسیه و چین سه مانع اصلی وجود دارد.

اولین واگرایی مربوط به رابطه با ایالات متحده است. ایالات متحده محرک اصلی «استراتژی نوظهور» روسیه در منطقه مینا قلمداد می شود. چین اگرچه به دنبال فرسایش تدریجی نظم بین المللی به رهبری ایالات متحده است، اما نمی خواهد یک قدرت تجدیدنظرطلب خصمانه به نظر آید و به همین دلیل، از اتحاد رسمی با چین حذر می کند.

به علاوه، اگرچه روسیه و چین در نیاز به مهار افراط گرایی منافع مشترکی دارند، اما رویکردهای آنها برای تامین ثبات در منطقه متفاوت است. با توجه به هرج و مرجی که از سال ۲۰۱۱ در خاورمیانه آغاز شده، هر دو کشور چین و روسیه از پتانسیل بی ثباتی سیاسی و اعتراضات مردمی در منطقه هراس دارند. هر دو به دنبال حفظ وضع موجود سیاسی در کشورهای خود هستند. هر دو کشور همچنان نگران انتقال افراط گرایی از افغانستان یا خاورمیانه به آسیای میانه، که هم مرز چین و روسیه است، هستند. با این حال، روسیه بیشتر بر قدرت سخت از جمله معاملات تسلیحاتی، مداخله نظامی و همکاری علیه تروریسم، متمرکز است و چین روی تلاش برای ثبات منطقه از طریق قدرت اقتصادی تمرکز دارد. تمایل فزاینده چین به نفوذ اقتصادی نیازمند ثبات در خاورمیانه است که این مساله در نتیجه رویکرد نظامی روسیه به چالش کشیده می شود.

با این وجود، روسیه برای اعمال نفوذ در منطقه یک «جعبه ابزار» محدود دارد. قدرت نظامی و دیپلماسی انرژی روسیه در نتیجه ضعف بزرگ اقتصادی و فقدان قدرت نرم جذاب، محدود می شود. در همین حال، چین طیف فزاینده ای از ابزارهای امنیتی، اقتصادی و دیپلماتیک بین المللی را در اختیار دارد. سرمایه گذاری های چین در منطقه مهم ترین سرمایه گذاری ها هستند و نشان می دهند که این کشور تمایل دارد با روایت «قدرت نرم»، نفوذ اقتصادی و استراتژیک خود را افزایش دهد که یعنی چین می تواند یک رهبر جایگزین برای هژمونی جهانی ایالات متحده یا قدرت سخت روسیه باشد.

روسیه، ایران و چین در منطقه مینا می توانند تحت عنوان خصومت با ایالات متحده متحد شوند، اما در سایر موارد بیشتر رقیب هستند تا متحد. مساله تعیین کننده در روابط این سه کشور در منطقه مینا، رقابت برای نفوذ بیشتر سیاسی و اقتصادی است. با توجه به همجواری جغرافیایی و جاه طلبی کرملین برای حفظ این فضای پس از اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یک منطقه نفوذ انحصاری، جدا کردن رقابت بین آنها در منطقه مینا و در آسیای مرکزی غیرممکن است.

نتیجه گیری

آیا روسیه می تواند جایگاه نظامی خود را در منطقه مینا به یک نفوذ سیاسی طولانی مدت در منطقه و در عرصه جهانی تبدیل کند؟

کرملین به برخی از اهداف اصلی خود در منطقه مینا دست یافته است: مداخله نظامی روسیه در سوریه توانست دولت بشار اسد را روی پا نگه دارد و موقعیت روسیه را در منطقه تثبیت کند و این کشور را به واسطه اصلی در روند صلح

سوریه تبدیل سازد و البته، پویایی ژئوپلیتیک و اتحادهای قدیمی را در منطقه تغییر دهد. با این حال، نفوذ اقتصادی روسیه در منطقه توسط ایران و بیش از آن توسط چین محدود شده است. سوال اصلی این است که آیا روسیه وضعیت قدرت برتر را بازبایی خواهد کرد؟

پاسخ دادن به این سوال دشوار است: روسیه از نظر نظامی یک قدرت بزرگ، کم و بیش برابر با ایالات متحده، محسوب می شود؛ اما از نظر اقتصادی چندان قدرتمند نیست. روسیه نمی تواند به عنوان ضامن امنیت در منطقه منا جایگزین ایالات متحده شود، اما می تواند نفوذ سیاسی خود را حفظ و قدرت ایالات متحده را تضعیف کند. در هر صورت، روسیه برای دستیابی به موقعیت قدرت برتر باید بتواند نه تنها در منطقه منا، که در اوراسیا و حاشیه اقیانوس آرام با چین و ایالات متحده رقابت کند.

بدین ترتیب، خاورمیانه فضایی مشروع برای نفوذ روسیه به شمار می رود. اما سختی قدرتی که اعمال می کند و تحریم هایی که در پی الحاق کریمه علیه آن اعمال شده، مشروعیت اعمال نفوذ آن در سطح جهانی را محدود می کند. نیروهای نظامی روسیه بدون راه هایی برای طرح قدرت سیاسی در خاورمیانه، بی ربط هستند. قدرت سخت یک ابزار مدیریت بحران است، اما یک ابزار تعیین کننده حساب نمی شوند. مداخله نظامی کرملین، حضور روسیه در منطقه منا را تضمین می کند و نه نفوذ سیاسی آن را در طولانی مدت. روسیه از نظر اقتصادی ضعیف است و نمی تواند هزینه های بازسازی کشورهای منطقه را تامین کند و از این رو، مجبور است خود را با قدرت اقتصادی فزاینده چین سازگار کند.

در سطح منطقه ای، روسیه مجبور است از طریق مدیریت روابط با قدرت های منطقه ای رقیب (ترکیه، ایران، اسرائیل، عربستان سعودی، قطر و مصر) و تقویت روابط دو جانبه با کشورهای آفریقای شمالی، نفوذ سیاسی طولانی مدت در منطقه به دست آورد. روسیه برای اینکه مهم ترین بازیگر منطقه باشد، باید به چیزی بیش از تامین کننده اسلحه برای کشورهای منطقه تبدیل شود. روسیه در حال حاضر با فروش اسلحه، معاملات اقتصادی و مانور دیپلماتیک، توانسته ترکیه و مصر را به ترک آمریکا ترغیب کند.

با این حال، سهم روسیه در تقویت ساختارهای دولتی و ارتقا دموکراسی هنوز مشخص نیست. منطقه منا به دلیل بحران نظام سیاسی، در یک روند عمیق تحول سیاسی قرار دارد. راه رسیدن به دموکراسی دشوار است، اما معلوم نیست که فرمول روسیه در حمایت از دولت های کنونی برای اطمینان از ثبات منطقه یک راه حل سیاسی بلند مدت باشد. روسیه به اسد کمک کرد در قدرت بماند، اما این بدان معنا نیست که در تقویت ساختار دولت سوریه سهیم بوده است.

روسیه یک بازیگر استراتژیک است که برای آینده قابل پیش بینی در منطقه منا باقی خواهد ماند. اتحادیه اروپا و ایالات متحده باید بر اساس همکاری در موضوعات مورد علاقه مشترک مانند مبارزه با تروریسم و داعش، برنامه هسته ای ایران و اطمینان از تسلط هیچ کشوری بر منطقه، با روسیه درگیر شوند. اما یک برنامه بلند پروازانه تر مانند ایجاد دموکراسی، به استراتژی جلوگیری از اعمال نفوذ روسیه در خاورمیانه نیاز خواهد داشت.

روسیه و نخبگان سیاسی پس از بهار عربی در مصر، لیبی و سوریه

نویسنده این مطلب: زیاد اکل

شرایط حاکم در دوران پس از بهار عربی در چندین کشور در منطقه مانند مصر، لیبی، تونس و سوریه، فرصت های سیاسی جدیدی را برای قدرت های جهانی ایجاد کرده است. در همین حال، سیاست های توسعه طلبانه اخیر روسیه از هدف سیاسی آن در ارتباط با ایفای نقش در چنین منطقه کلیدی و در عین حال آسیب پذیر، حکایت دارند. شاید بزرگ ترین سوال این باشد که روسیه صرفاً از فرصت های سیاسی ناشی از تغییر شرایط در منطقه استفاده می کند یا سیاست خود را در قبال منطقه حقیقتاً تغییر داده است؟

نخبگان سیاسی و دولت ها در مصر، لیبی و سوریه که یا اتحاد با روسیه را پذیرفته اند یا در تلاش برای چنین اتحادی دسترسی بیشتر روسیه به منطقه را فراهم آورده اند، نظرهای گوناگونی در این باره دارند. طبیعت و الگوهای به کارگرفته شده در منطقه با ایجاد فضا برای حضور روسیه مرتبط است. به طور همزمان، روسیه و نخبگان سیاسی پس از انقلاب در منطقه، به ویژه در مصر، سوریه و لیبی مجموعه منافع متقابلی را دنبال می کنند. در حقیقت، تجزیه و تحلیل ماهیت تفکر نخبگان کشورهای منطقه در چارچوب روابط با روسیه نشان می دهد که حضور آن در منطقه نه تنها تحت تاثیر جهت گیری های سیاست خارجی، بلکه به دلیل انگیزه های متفاوت نخبگان سیاسی منطقه ای در رویکرد به روسیه بوده است.

بهار عربی یا تنش های سیاسی که در سال ۲۰۱۱ در جنوب مدیترانه مشاهده شد، روند تغییر در منطقه را آغاز کرد. از لحاظ نظری، انقلاب ها به سه مرحله تقسیم می شوند: منشاء های انقلاب، فرایندهای انقلاب و نتایج انقلاب. هر یک از این سه مرحله تحت تاثیر عوامل مختلفی است و اتحادهای منطقه ای و بین المللی متفاوتی را در پی دارد. آنچه در حال حاضر در منطقه از جمله در مصر، لیبی یا سوریه شاهد آن هستیم، مرحله نتایج انقلاب است. به عبارت دیگر، فرایندهای انقلاب در همه این کشورها پایان یافته آنها اکنون به عواملی رسیده اند که نتیجه انقلاب ها را شکل می دهند و از جمله آنها می توان به ماهیت، ایدئولوژی و بلندپروازی های سیاسی نخبگان سیاسی پس از انقلاب اشاره کرد. تغییر گروه نخبگان سیاسی در یک کشور معمولاً به معنای بسته های متفاوت اتحادهای سیاسی و رویکردهای متفاوت به فعال سازی این اتحادها است.

درباره دستور کار سیاسی ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه، بسیار بحث شده، اما چرایی تمایل شدید نخبگان سیاسی پس از انقلاب ها در منطقه به همکاری با روسیه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. آیا نخبگان سیاسی که روسیه ترجیح می دهد با آنها تعامل داشته باشد در یک الگوی خاص می گنجند؟ انگیزه ها و علایق متقابل در چنین همکاری هایی و در گسترش نفوذ روسیه، چیست؟ حضور روس ها در منطقه ای که شاهد بهار عربی بود، با تغییر نخبگان و شبکه های سیاسی و تجاری در این منطقه آنجا ارتباط تنگاتنگی دارد.

نشانه های حضور بلند مدت روسیه و پیوند با نخبگان سیاسی

حضور روسیه در منطقه در حال حاضر مبتنی بر علاقه متقابل نخبگان حاکم در کشورهای منطقه و چشم انداز روسیه برای گسترش نفوذ در مدیترانه جنوبی است. برای درک منافع متقابل، باید رفتار روسیه در قبال منطقه را مورد توجه قرار داد.

حضور روسیه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (منطقه منا) چه از روی فرصت طلبی باشد، چه به دلیل تمایل اعراب به آن و چه صرفاً مبتنی بر زمان بندی مناسب باشد، یک مرحله گذرا نیست و یک استراتژی بلند مدت است. ترکیبی از مشارکت های نظامی، پروژه های زیرساختی و انتخاب متحدان احتمالی در مناطق درگیری نشان می دهد که روسیه قصد دارد حضور خود را با منافع اساسی بلندمدت پیوند دهد.

در مصر، روسیه چندین قرارداد نظامی برای تامین تسلیحاتی امضا و درصد قابل توجهی از تولیدات گاز طبیعی مصر را خریداری کرده و برای ساخت اولین نیروگاه هسته ای در این کشور قرارداد بسته است.

در لیبی، حمایت از ژنرال خلیفه حفتر چندین معنی دارد. ارزش حفتر در لیبی در کنترل او بر منسجم ترین و در عین حال سیاسی ترین نهاد نظامی در این کشور است. روسیه به سرعت خواسته های حفتر را برای رهبری سیاسی و ایجاد ارتش قوی تشخیص داد. اتحاد با حفتر منافع بلندمدت روسیه را در تامین تسلیحات ارتش ملی لیبی تحت رهبری حفتر به نتیجه می رساند. به طور همزمان، نشان می دهد که روسیه از ایده صعود نخبگان نظامی به قدرت سیاسی برای حل و فصل درگیری ها حمایت می کند که به نوبه خود، نقش روسیه در روند حل و فصل سیاسی در لیبی را زیر سوال می برد.

در سوریه، اقدامات روسیه نشان می دهد که مداخله آن مبتنی بر رویکرد مدیریت بحران نیست. حضور سنگین نظامی، حمایت روسیه از بشار اسد در مذاکرات حل اختلاف، و سرمایه گذاری در گسترش پایگاه نظامی روسیه در بندر طرطوس، همگی نشان دهنده این مساله اند که روسیه می خواهد سوریه را به عنوان مرکز حضور و نفوذ در منطقه آماده کند.

این نشانه های دال بر حضور طولانی مدت در منطقه نه تنها در نتیجه فرصت طلبی سیاسی روسیه، که توسط نخبگان سیاسی جدیدی که پس از سال ۲۰۱۱ به قدرت رسیده اند، ایجاد شده اند؛ نخبگان سیاسی که با روسیه همکاری می کنند و به دنبال اتحاد با آن هستند. می توان گفت که حضور روسیه در منطقه و ارتباط آن با نخبگان سیاسی مبتنی بر سه محور است: مشارکت در پروژه های بزرگ زیرساختی، سرمایه گذاری در پروژه های نظامی و مشارکت در برنامه های پس از جنگ.

الگوهای شرکای نخبه روسیه

نخبگان سیاسی کنونی در منطقه در نتیجه یک سری درگیری ها به قدرت رسیده اند؛ درگیری های سیاسی با خشونت اندک در مصر و تونس، یا درگیری های مسلحانه بی نتیجه در سوریه و لیبی. در همه این موارد، نخبگان پس از تنش سیاسی داخلی و تغییر در اتحادهای منطقه ای به قدرت رسیدند. مصر ارتباط قدرتمندی با عربستان سعودی و امارات متحده عربی داشت. سوریه به شدت به ایران و حزب الله متکی بود و تقریباً هیچ ارتباطی با کشورهای

حوزه خلیج فارس نداشت. لیبی هم بسته به اختلافات شرق و غرب متحد عوض می کرد. بنابراین، دو عامل بر نخبگان سیاسی پس از بهار عرب تاثیر گذاشت: اولی، وضعیت قطبی شدن داخلی بود که پس از به قدرت رسیدن در نتیجه درگیری ها شاهد آن بودند و به نوبه خود به معنای اتخاذ سیاست ها و استراتژی ها و اقدامات جدید بود؛ و دومی، چگونگی تاثیرگذاری این سیاست ها و اقدامات بر تلاش های آنها برای یافتن اتحادهای بین المللی و منطقه ای جدیدی بود که گفتمان فعلی آنها را بدون زیر سوال بردن ریشه هایشان حمایت کنند.

نخبگان سیاسی که روسیه در منطقه با آنها همکاری می کند، ویژگی های مشترکی دارند. از آنجایی که نخبگان سیاسی در مصر، سوریه و لیبی که به دنبال اتحاد با روسیه هستند و روسیه با آنها متحد است در نتیجه درگیری های قطبی با دیگر نیروهای داخلی به قدرت رسیده اند، همگی به شدت محافظه کار هستند. آزادی بیان در سه کشور مورد انتقاد است و گاه توطئه برای فروپاشی نهادهای دولتی و تهدیدی علیه امنیت دیگر شهروندان تلقی می شود.

یکی دیگر از ویژگی های مشترک این نخبگان سیاسی این واقعیت است که همه آنها مخالف دگرگونی سیاسی مترقی هستند. به عبارت دیگر، ترجیح می دهند وضعیت موجود را حفظ کنند و درگیر فرایند ساختاری تغییر نظام نشوند. این بدان معناست که ایده تغییر از طریق یک فرایند سیاسی نهادی نه در دستورکار روسیه است و نه در دستورکار نخبگان سیاسی منطقه.

نظامی شدن و بازگرداندن نظم سیاسی قبل از بهار عربی نیز از ویژگی های مشترک نخبگان سیاسی متحد با روسیه در منطقه است. روس ها ترجیح می دهند با نخبگان سیاسی که دارای سابقه نظامی هستند، همکاری کنند. این مساله در اتحاد با السیسی در مصر، خلیفه حفتر در لیبی، و اسد در سوریه قابل مشاهده است. اگرچه رئیس جمهوری سوریه سابقه نظامی ندارد، اما به ارزش ارتش اعتقاد دارد. در هر سه مورد، دولت های عربی بر این باورند که رویدادهای سال ۲۰۱۱ انقلاب های مردمی نبودند که از داخل سرچشمه گرفته باشند، بلکه توطئه ای با کمک اطلاعاتی خارجی برای سرنگونی دولت بودند.

خصوصیت با اقدام جمعی یکی وجه مشترک مهم دیگر است. در سوریه، مصر یا لیبی، نخبگان سیاسی ایده بسیج توده یا اعتراض عمومی را تحمل نمی کنند. اقدامات جمعی همیشه یک عمل آشوب گرانه با احتمال خشونت قلمداد می شود.

نخبگان سیاسی متحد با روسیه در منطقه یک ویژگی دیگر هم دارند: خصومت با اسلام سیاسی. اگرچه روسیه متحدانی مانند ایران دارد که اسلام سیاسی در آنها حکم فرماست، اما در کشورهای سنی ترجیح می دهد متحدانی انتخاب کند که مخالف به قدرت رسیدن اهل سنت، عمدتاً اخوان المسلمین، باشند. اگرچه هر یک از این کشورها به شیوه منحصر به فرد خود این خصومت را به نمایش گذاشتند.

در مصر، پس از بهار عربی محمد مرسی و اخوان المسلمین روی کار آمدند، اما چندان دوام نیاوردند و دولت روی کار آمده پس از تظاهرات اسلام سیاسی سنی را اساس خشونت و تروریسم معرفی کرد و حتی بر اخوان المسلمین برچسب گروه تروریستی زد.

در لیبی شرایط اندکی متفاوت بود. تمایل روسیه به نخبگان محافظه کار و نظامی که خواهان بازگرداندن نظم قبل از بهار عربی و مبارزه با تغییرات سیاسی مترقی هستند، با ژنرال خلیفه حفتر همخوانی داشت. حفتر به عنوان رهبر یک نیروی نظامی منسجم اساسا در مبارزه با افراط گرایی، تروریسم و گروه های مسلح در شرق لیبی ظاهر شد. لازم به ذکر است که اسلام سیاسی در شرق لیبی در بسیاری موارد با خشونت های افراطی همراه بود.

رویکرد اسد در قبال اسلام سیاسی با الگوهایی که در مصر و لیبی دیده می شود، کاملا متفاوت است. دولت سوریه به دلیل درگیری مسلحانه داخلی از اهمیت ویژه اسلام سیاسی در مشکلات فرقه ای کشور آگاه بوده است. سوریه و دشمنی آن با اسلام سیاسی بیشتر به واقعیت های عملیاتی در درگیری های مسلحانه در این کشور مربوط می شود تا به اختلاف های سیاسی. مقاومت اسد در برابر انقلاب و خواسته تغییر نظام، به ویژه از سوی بلوک اسلامی سنی و بازوهای نظامی آن، شمار متحدان بین المللی سوریه را کاهش داد. در همین حال، ظرفیت های نظامی اسد در طی چند سال جنگ در مقابل مخالفان مسلح تحت حمایت آمریکا تضعیف شد و همین وضعیت، روسیه را به متحدی بهتر از آمریکا و اتحادیه اروپا برای او تبدیل کرد. جلوگیری از پیامدهای افراطی و خشونت بار تروریسم اسلامی، اصلی ترین توجیه روسیه برای مداخله در سوریه بود. به علاوه، مبارزه با ظهور قدرت های اسلامی سنی در سوریه با منافع ایران همخوانی دارد و روابط ایران و روسیه برای کرملین بسیار ارزشمند است.

همه موارد یاد شده نشان می دهند که روسیه برای انتخاب نخبگانی که با آنها در جنوب مدیترانه وارد اتحاد می شود، معیارهایی دارد. در عین حال، روسیه مجموعه ای از رفتارها را بروز می دهد که نخبگان سیاسی جدید در منطقه را به همکاری با آن ترغیب می کند. به طور کلی، ظاهرا مواردی از قبیل مخالفت با اسلام سیاسی، مخالفت با تغییرات سیاسی مترقی و داشتن سابقه نظامی یا اهمیت دادن به ارتش بر تصمیم گیری روسیه در قبال منطقه تاثیرگذار هستند.

رویکرد انعطاف پذیر روسیه

انعطاف پذیری روسیه در سیاست گذاری ها در قبال مناطق درگیری با الگوی سیاست خارجی آن در منطقه مناسبت ارتباط مستقیم دارد. روسیه در سوریه با موفقیت جامعه بین المللی را به چالش کشیده و در حالی که مشروعیت السیسی در مصر در جامعه بین المللی مورد ابهام بود، به او ابراز وفاداری کرده است. به طور مشابه، در حالی که هیچ کشور دیگری خلیفه حفتر را نماینده قانونی دولت لیبی قلمداد نمی کرد، روسیه میزبان او شد. بدین ترتیب، می توان گفت روسیه از مشروعیت های آسیب پذیر رژیم های پس از جنگ به صورت فرصت های سیاسی برای تثبیت حضور خود در منطقه استفاده می کند.

فرصت طلبی روسیه و تمایل سیاسی نخبگان منطقه از جمله ستون های اصلی زیربنای سیاست روسیه در منطقه مناسبت در دوران پس از بهار عربی است. روسیه پس از انفجار یک هواپیمای مسافربری روسی در خروج از فرودگاه شرم الشیخ مصر به دلیل عملیات احتمالی تروریستی (سال ۲۰۱۵)، فعالیت های گردشگری با مصر را متوقف کرد. اگرچه گردشگری همواره بخشی جدایی ناپذیر از روابط مصر و روسیه بوده است، اما آسیب دیدن آن اتحاد سیاسی دو کشور را تحت تاثیر قرار نداد. این، تنها یک نمونه از فرصت طلبی روسیه در استفاده از ابزارهای متعدد برای القای قدرت خود در منطقه است. روسیه در حالی که با نخبگان سیاسی موجود وارد ارتباط می شود، از منافع متقابل به عنوان

یک کارت برای تحت فشار قرار دادن شرکای خود استفاده می کند و در این مشارکت، هرگز نقض منافع خود را نمی پذیرد. و این بدان معناست که روسیه پیوسته رهبری خود را در ارتباط با نخبگان سیاسی منطقه نشان می دهد.

برای نمونه در پرونده لیبی، روسیه با فایز السراج و خلیفه حفتر تعامل داشته و در مسکو میزبان هر دو بوده است. همه اتفاقات به وضوح نشان می دادند که حفتر مرد مورد نظر روسیه در لیبی است، اما این به معنای قطع روابط و تعاملات با السراج نبود. بنابراین، روسیه در منطقه با نخبگان سیاسی از طریق انتخاب متحدانی تعامل می کند که مانند السیسی، حفتر و اسد نیاز به برخورداری از حمایت ویژه داشته اند، اما روسیه در عین حال به طور مستقیم از اراده جامعه بین المللی یا تصمیمات سازمان ملل سرپیچی نمی کند و توازن عمومی قدرت بین نخبگان سیاسی در درگیری ها یا روند انتقال قدرت را برهم نمی زند. به عبارت دیگر، برقراری ارتباط برابر با چندین طرف به ویژه در مناطق درگیری و تنش سیاسی، نشان دهنده فرصت طلبی روسیه است.

رابطه پیچیده بین روسیه و غرب یکی دیگر از عواملی است که رابطه با نخبگان سیاسی در چارچوب آن شکل می گیرد. در میانه نزدیکی روسیه با عبدالفتاح السیسی در مصر، دولت مصر مورد حمله شدید کشورهای غربی قرار گرفت. دوقطبی کودتا/انقلاب در آن زمان بسیار فعال بود. به علاوه، سرکوب چندین سازمان سرمایه گذاری خارجی که در آن زمان در مصر کار می کردند و انگ زدن به آنها، تنش های بیشتری در صحنه ایجاد کرده بود. پس از ۳۰ ژوئن ۲۰۱۵، روسیه از رژیم مصر حمایت زیادی کرد و پوتین رفتار بسیار دوستانه ای با عبدالفتاح السیسی، وزیر دفاع وقت، نشان داد و این در حالی بود که مشروعیت دولت مصر در جامعه بین المللی پس از انقلاب زیر سوال رفته بود. روسیه در سوریه نیز همین رویکرد را اتخاذ کرد؛ حمایت کامل از اسد در جریان حمله گسترده جامعه بین المللی به دمشق صورت گرفت. در لیبی هم روسیه در بحبوحه درگیری ها خلیفه حفتر را در یکی از کشتی های نظامی خود که در دریای مدیترانه از سواحل لیبی عبور می کرد، پذیرفت. حفتر در کشتی سرگئی لاوروف، وزیر دفاع روسیه، ویدئو کنفرانس داشت.

سرانجام اینکه نخبگان سیاسی جدید در بسترهای پس از انقلاب باعث ظهور و تسهیل ظهور نخبگان آینده، خواه حرفه ای، بوروکراتیک یا تجاری، می شوند. همکاری تجاری و اقتصادی با منطقه مدیترانه جنوبی برای دولت روسیه از اهمیت بالایی برخوردار است و این یعنی، روسیه نه تنها به ایجاد اتحاد با نخبگان سیاسی در منطقه علاقه دارد، بلکه می خواهد از اتحاد نخبگان در داخل کشورها با هدف تحقق منافع خود، اطمینان حاصل کند. پروژه های بلندمدت مورد علاقه روسیه در سراسر منطقه به ارتباط با نخبگان تجاری نیاز دارد تا با نمایندگان سرمایه گذاری روسیه همکاری نزدیک داشته باشند. برای نمونه، شاخه های مختلف ارتش مصر در بسیاری از پروژه های زیرساختی اجرا شده توسط روسیه، شریک بوده اند. در عین حال، نخبگان تجاری جدید در منطقه باید هم سو با نخبگان سیاسی باشند و این پیش شرطی است که روسیه در مشارکت در جنوب مدیترانه به دنبال آن است.

روسیه و نخبگان سیاسی: تحلیلی از دوران پس از انقلاب

ارتباط بین روسیه و نخبگان حاکم در دوران پس از انقلاب های عربی در منطقه منا (شمال آفریقا و غرب آسیا) یک موقعیت برد-برد بوده است. از یک سو، نخبگان به دنبال مداخله یک شریک بین المللی قوی بودند و از سوی دیگر،

روسیه مشتاق متحدانی در منطقه بود که معیارهای آن را برآورده سازند. کنند. اینطور بود که مصر، سوریه و لیبی به صحنه های اصلی سیاست روسیه تبدیل شدند.

شباهت هایی در الگوهای تعامل روسیه با نخبگان حاکم وجود دارد. برخی علایق و جهت گیری های خاص مشترک است. محافظه کاری در انتخاب شیوه اتحاد روسیه در مدیترانه جنوبی اهمیت زیادی دارد. متحدان روسیه در منطقه مخالف دگرگونی های سیاسی مترقی و طرفدار احیای نظم سیاسی قدیمی هستند. تعامل با روسیه با نخبگان منطقه به ویژه در مصر، سوریه و لیبی به دو منظور انجام می شود: بازگرداندن نظم سیاسی قبل از بهار عربی و سرمایه گذاری بر نخبگان سیاسی که شرکای سیاسی حامی منافع روسیه در آینده خواهند بود.

الگوی تعاملات روسیه با منطقه از این قرار است: روسیه در کشورهای سرمایه گذاری می کند که درگیر گذار هستند. تغییر در نخبگان سیاسی یکی از ابزارهایی است که روسیه در تعاملات با منطقه به کار می گیرد. دوره گذار نوعی تمایل سیاسی برای بازگرداندن ثبات ایجاد می کند که یکی از زمینه های مشترک بین نخبگان سیاسی و روسیه است. روسیه همچنین از رویکرد انعطاف پذیری در تنش های سیاسی برای القای بیشتر نفوذ خود در منطقه استفاده می کند.

استقرار مجدد روسیه در منطقه و تعاملات آن با غرب

نخبگان در مدیترانه جنوبی برای نزدیک شدن به روسیه انگیزه و اراده سیاسی دارند و روسیه هم برای احیای موقعیت خود در منطقه انگیزه و اراده سیاسی دارد. ادبیات روابط بین الملل اینطور استدلال می کند که ولادیمیر پوتین می خواهد روسیه را احیا کند و به دنبال هژمونی جهانی در بستر پساغربی است. با این حال، با تجزیه و تحلیل انگیزه ها و استراتژی های تعاملات از هر دو طرف نشان می دهد که روسیه در روابط در جنوب دریای مدیترانه متمایل به قدرت هژمونیک نیست و سعی دارد نفوذ خود را در یک منطقه حساس افزایش دهد تا از آن به عنوان تراشه چانه زنی با دیگر قدرت های بین المللی استفاده کند. حضور روسیه در منطقه ابزاری است که از آن برای بازپس گیری موقعیت خود در میان سایر قدرت های بین المللی استفاده می کند، نه تسلط بر آنها به شیوه ای سلسله مراتبی. روسیه از قدرت اقتصادی لازمه یک هژمون شدن برخوردار نیست، اما مطمئناً سیاست آن در قبال منطقه منافعش در زمینه های مختلف را تضمین می کند.

انگیزه روسیه برای مشارکت مجدد در امور منطقه شامل استفاده از حضور برای گسترش نفوذ در پیش زمینه تنش های فزاینده با آمریکا و اتحادیه اروپا به ویژه بر سر مساله اوکراین است. درگیری های منطقه برای ایالات متحده و اتحادیه اروپا از اهمیت زیادی برخوردار است و مشارکت فعال روسیه در این درگیری ها و توانایی آن در زمین می تواند هر دوی آنها را وادار کند تنش ها با روسیه را مورد تجدید نظر قرار دهند و آن را به عنوان یک قدرت اساسی در فرایندهای حل و فصل درگیری ها به رسمیت شناسند.

بدین ترتیب، تجزیه و تحلیل حضور روسیه در مدیترانه مستلزم در نظر گرفتن سه سطح تعاملی است که این حضور را رقم زده: انگیزه ها و اقدامات روسیه، واکنش ها و مداخلات غربی، و رویکردها و سیاست های اتخاذ شده توسط ازبگران در منطقه.

روسیه از روش های متفاوتی برای تغییر موقعیت خود در منطقه و دسترسی به کشورهای که سعی در اعمال نفوذ بر آنها داشته، استفاده کرده است. تنش داخلی و بی ثباتی دوران انتقالی از جمله درگاه هایی بود که روسیه در چند سال گذشته از طریق آنها وارد منطقه شد. فضای پس از بهار عربی بستری مناسب برای نفوذ روسیه فراهم آورد که پیشتر وجود نداشت. در مصر، روسیه از نبود حمایت بین المللی و مشارکت امیدوارکننده با دولت مصر در زمینه سرمایه گذاری در بخش انرژی و مشارکت نظامی و فروش سلاح به این کشور دسترسی پیدا کرد. در لیبی، منافع روسیه مربوط به مرحله پس از جنگ است و حمایت از خلیفه حفتر ارتباط زیادی با آرزوهای روسیه برای بازسازی و ظرفیت سازی مجدد ارتش ملی لیبی پس از لغو تحریم تسلیحاتی در نتیجه حل و فصل سیاسی دارد. روسیه همچنین به دنبال منافع احتمالی در بخش انرژی لیبی است. سوریه بیشتر یک کارت سیاسی برای روسیه است و پیوند پرونده سوریه و منافع کشورهای غربی در منطقه اهمیت بیشتری از توازن نظامی در مناطق درگیری دارد.

نتیجه گیری

حضور روسیه در مدیترانه جنوبی نه تنها مبتنی بر فرصت طلبی روسیه برای ایفای نقش در صحنه سیاست های متغیر رقم خورده، که با تمایل نخبگان سیاسی نوظهور برای به دست آوردن متحدان بین المللی ارتباط داشته است. منطقه در دوره پس از ۲۰۱۱ شاهد تغییر متحدان بوده است و اتحادهای منطقه ای و بین المللی کنونی با آنچه در دوره قبل از بهار عربی وجود داشت، بسیار تفاوت دارد. نگرش روسیه در منطقه غیر مقابله ای است.

به عبارت دیگر، روسیه قصد وارد شدن در مبارزه برای نفوذ با قدرت بین المللی دیگری را ندارد و ترجیح می دهد منتظر یک لحظه اجماع بین سیاست های خود و نخبگان سیاسی جدید در منطقه باشد. شرایط کنونی تنها محصول استراتژی یا سیاست خارجی روسیه نیست و منافع متقابل بین نخبگان سیاسی پس از انقلاب در منطقه و آرزوهای روسیه برای نفوذ در مدیترانه جنوبی این شرایط را رقم زده است.

نقش روسیه در منطقه تا این لحظه مبهم مانده است. روسیه توافقنامه هایی با مصر و سوریه امضا کرده که قرار است حضور آن را از طریق سرمایه گذاری در بخش انرژی و مشارکت های نظامی افزایش دهد. نقش روسیه در منطقه عمدتاً توسط تعامل با نخبگان سیاسی و نخبگان فرزندان آنها اداره می شود. اما در عین حال، روسیه می داند چگونه در معادله کلی اتحادهای منطقه ای و بین المللی با ابزارهای مختلف مداخله کند.

نقش فزاینده روسیه در منطقه چه معنایی برای اروپا دارد؟

نویسندگان این مطلب: کیارا لووتی و الئونورا تافورو آمبروستی

اینکه روسیه به خاورمیانه بازگشته بدیهی است، اما بازیگران مختلف بین‌المللی درک متفاوتی از نقش آن در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) دارند. در اینجا به طور خاص به اتحادیه اروپا و برداشت آن از حضور، اقدامات و استراتژی روسیه در این منطقه پرداخته می‌شود. روابط روسیه و اتحادیه اروپا پس از بحران اوکراین به وخامت گراییده و فضای همکاری به میزان قابل توجهی کوچک شده است. منطقه منا همچنین شاهد اصطکاک فزاینده بین روسیه و اتحادیه اروپا، عمدتاً در چارچوب درگیری‌های سوریه، بوده است. با این حال، فضا و شرایط مهمی برای همکاری وجود دارد. اتحادیه اروپا اقدامات روسیه در منطقه را چطور درک می‌کند و آیا این اقدامات را با اهداف و منافع خود سازگار می‌داند؟ پاسخ به این سوال می‌تواند چالش برانگیز باشد. «ادراک» یک مفهوم انتزاعی و بحث برانگیز در ادبیات روابط بین‌الملل است: عملیاتی‌سازی و ارزیابی ادراک یک کار دشوار به شمار می‌رود.

مشارکت نظامی روسیه در منطقه منا

مشارکت نظامی روسیه در منطقه منا در چند سال گذشته محدود به سوریه، ننگین سیاست خارجی آن در منطقه، بوده است. فراتر از همگرایی‌های کنونی، رابطه ویژه پیوند دهنده مسکو و دمشق ریشه در تاریخ مشترک دارد و عنصر نظامی یکی از محرک‌های اصلی آن است. در جریان جنگ سرد، بین سوریه و اتحاد جماهیر شوروی یک همکاری نظامی محکم ایجاد شد. در یک سو، سوریه در آن زمان کشوری در حال دگرگونی و در جستجوی «دولت حامی» معتبر بود تا به آن در خارج شدن از انزوای منطقه ای کمک کند. در سوی دیگر، اتحاد جماهیر شوروی به دنبال مناطق جدید نفوذ برای مقابله با ایالات متحده بود. ارتباط نظامی بین دو کشور به ویژه متعاقب به قدرت رسیدن حافظ الاسد تقویت شد. در سطح داخلی، حکومت اسد نوعی ثبات را در سوریه ایجاد کرد و در سطح خارجی، سوریه توانست تحت ریاست جمهوری جدید از انزوا خارج شود.

همکاری نظامی بین مسکو و دمشق بین دهه‌های ۱۹۷۰ تا اواسط ۱۹۸۰ ادامه یافت و تقویت شد و از مراحل مختلفی در تاریخ دو کشور جان سالم به در برد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه از سوریه فاصله گرفت. تنها در اواسط دهه ۲۰۰۰ بود که دو کشور توافق کردند روابط ممتاز نظامی و نهادی خود را بازیابند. و بشار اسد، رئیس‌جمهور پسر حافظ اسد، در پی تشدید بحران سوریه در سال ۲۰۱۵، از رئیس‌جمهوری روسیه برای حمایت نظامی درخواست کرد. روس‌ها از اواخر سپتامبر ۲۰۱۵ به تدریج دستاوردهای قاطع در زمین به دست آوردند و توانستند مخالفان را درهم شکنند و رئیس‌جمهوری اسد را در قدرت نگه دارند. در دسامبر ۲۰۱۷، پس از پاکسازی منطقه فرات در شرق سوریه، وزارت دفاع روسیه مدعی شکست داعش شد و چند روز بعد، ولادیمیر پوتین مأموریت روسیه در این کشور عربی را «انجام شده» توصیف کرد و به خروج جزئی نیروهای روسیه دستور داد.

در سه سال اول مداخله در حمایت از بشار اسد، روسیه ۳۹ هزار مأموریت هوایی انجام داد و بیش از ۱۲۱ هزار هدف مرتبط با مخالفان و ۸۶ هزار شبه نظامی را هدف گرفت. آیا روس‌ها به نتایج مورد نظر خود در سوریه دست یافتند؟ از نظر نظامی بله. از منظر وسیع‌تر، فعالیت‌های نظامی روسیه در سوریه همچنین بر گسترش نفوذ جهانی مسکو

تاثیر داشته و به هدف سیاسی گسترده تر در مقابله با ایالات متحده خدمت کرده است. با این حال، این مداخله و نتیجه سیاسی آن، بحث در جامعه بین المللی را قطبی کرد. در حالی که کشورهای مختلف از جمله کشورهای خاورمیانه و کشورهای عربی از ابتکار عمل روسیه در سوریه حمایت کردند، کشورهای غربی و اتحادیه اروپا با ظن به آن نگرستند.

اتحادیه اروپا به طور رسمی مخالفت خود با عملیات نظامی روسیه در سوریه را نشان داد. از زمان اولین حملات روسیه در سوریه در اواخر سپتامبر ۲۰۱۵، اتحادیه اروپا به همراه سازمان های حقوق بشری تلفات غیرنظامی و جریان پناهندگان و آوارگان داخلی و حمایت بی قید و شرط روسیه از دولت اسد را محکوم کرد. در ماه ها و سال های بعد که همچنان نشانه ای از تنش زدایی در بحران نبود، بروکسل همچنان به عملیات نظامی مسکو توجه نشان داد اما به دلیل اختلافات داخلی، در حاشیه قرار گرفت. در ماه مه ۲۰۱۷ که سه ضامن مشتاق صلح سوریه در دومین نشست آستانه بر ایجاد سه منطقه کاهش تنش با هدف کاهش درگیری ها و فراهم آوردن امکان بازگشت پناهجویان و آوارگان داخلی توافق کردند، اتحادیه اروپا محتاطانه از این ابتکار استقبال کرد. اما مجددا در ابتدای سال ۲۰۱۸، با تشدید بحران در ادلب و عفرین، اتحادیه اروپا مخاطرات همکاری روسیه با نیروهای شبه نظامی را به شدت محکوم و به قطعنامه ۲۴۰۱ شورای امنیت استناد کرد.

محکومیت آشکار «تهاجم» نظامی روسیه در گفتمان رسمی اتحادیه اروپا به آن دلیل است که بروکسل حضور نظامی مسکو در زمین را تا حد زیادی مشکل ساز می داند. ظاهرا اتحادیه اروپا تصور می کرد که روسیه «ایده سختگیرانه از امنیت» دارد و «احترام اندکی برای حقوق بشر» قائل است. حمایت بی قید و شرط از اسد، استقرار گسترده منابع نظامی در سوریه و عزم راسخ در برابر مخالفان دمشق از دلایل اصلی این برداشت اروپا است. در میان دیپلمات ها و کارشناسا اروپایی، سوریه اغلب جایی قلمداد می شود که روسیه نقشی مشکل ساز در آن ایفا کرده است. در عین حال، بسیاری از مقامات اتحادیه اروپا معتقدند این بحران نشان دهنده آن است که اروپایی ها و روس ها می توانند همکاری کنند. بدین ترتیب، نمی شود برای تفسیر نقش روسیه در منطقه «مثبت/مشارکتی» و «مشکل ساز» تمایز قطعی قائل شد. یک کارشناس منطقه منا در این باره گفت: «شدت می تواند مفهوم قابل توجهی برای استفاده باشد؛ به این معنی که میزان دخالت روسیه در زمینه خاصی از بحران چقدر بوده و تا چه حد توانسته راه حلی برای آن بحران بیابد. باید بگوییم نفوذ روسیه در سوریه منفی است یا مثبت؟ در نهایت، روسیه و چند بازیگر دیگر کلیدهای حل بحران در سوریه را در اختیار دارند. اما تقریبا این به ما (اتحادیه اروپا) بستگی دارد تا احتمالا از جمله از طریق مذاکره با آنها (روس ها)، این بحران ها را به پایانی مثبت برسانیم.»

اتحادیه اروپا به کرملین حتی در سوریه، یک کشور منطقه منا که روسیه بیشترین سرمایه گذاری منابع اقتصادی و سیاسی را در آن داشته، به چشم یک واسطه قدرتمند معتبر نمی نگرد. نقش رهبری که کرملین در چند سال گذشته به دست آورده، لزوما به یک ظرفیت کامل برای تاثیرگذاری و حل شرایط تبدیل نشده است. در حالی که روسیه به تدریج خود را برای حضور طولانی مدت در خاک سوریه آماده کرده، در حقیقت از موافقت متحدان خود برای چنین استراتژی برخوردار نیست و توانایی وادار کردن آنها به این استراتژی را نیز ندارد. اتحادیه اروپا ظاهرا این مساله را به خوبی می داند.

با این حال، به نظر نمی‌رسد نقش اصلی روسیه در سوریه مانعی در افزایش گفت و گوها بین بروکسل و مسکو بوده باشد. عدم اعتماد اتحادیه اروپا به مداخله روسیه سبب نشده به اهمیت نقش روسیه در سوریه و نفوذی که روسیه از آن طریق در صفحه شطرنج خاورمیانه به دست آورده، اذعان نکند. از یک سو، باور بر آن است که روسیه نقش نامطلوبی ایفا می‌کند. از سوی دیگر، روسیه به طور گسترده یک بازیگر کلیدی در سطح منطقه قلمداد می‌شود که اتحادیه اروپا باید به رغم مشکلات، گفت و گوی قوی و مستمر با آن داشته باشد. بسیاری از کارشناسان اروپایی معتقدند: «اتحادیه اروپا نمی‌تواند کار چندانی برای مقابله با نفوذ روسیه در سوریه و منطقه مناجام دهد. باید محتاط باشد، اما سعی کند با روسیه بیشتر مشورت و تعامل داشته باشد.»

بدین ترتیب، می‌توان اینطور استدلال کرد که اتحادیه اروپا آشکارا موضع گیری نظامی روسیه در سوریه را محکوم کرده، اما در عین حال، از آن فاصله گرفته است تا بتواند از حوزه امنیتی فراتر رود. به علاوه، اتحادیه اروپا به عنوان اولین ارائه دهنده کمک به سوریه، همواره بر جنبه های سیاسی و نه نظامی این بحران تاکید کرده است. اتحادیه اروپا باور داشت صلح پایدار در سوریه بدون انتقال سیاسی فراگیر مورد توافق طرف های سوری تحت چارچوب سازمان ملل برای رسیدگی به نارضایتی ها و خواسته های مشروع همه طرف ها، ممکن نخواهد بود. با این حال، حتی در این زمینه و به رغم اعتقاد به اینکه آینده سوریه باید به سوری ها رقم بخورد، اتحادیه اروپا خود را به تحت فشار قرار دادن روسیه و شرکای اصلی آن که روابط خوبی با رئیس جمهوری اسد دارند از جمله ایران، متعهد می‌داند. در واقع، اگرچه گستردگی عملیات نظامی روسیه در سوریه چشمگیر بوده، اما این مشارکت نظامی تنها بخشی از استراتژی وسیع تر کرملین برای خاورمیانه را تشکیل می‌دهد که بیشتر ماهیت دیپلماتیک و ژئوپلیتیک دارد تا نظامی.

اتحادیه اروپا از زمان مداخله نظامی روسیه در سوریه توجه بیشتری به آن نشان داد زیرا احساس می‌کرد مشارکت فزاینده روسیه در این کشور جنگ زده ممکن است نتیجه ای نداشته باشد. تصور این بود که روسیه به خوبی می‌داند به رغم آنکه یکی از بازیگران اصلی در زمین است، نقش و موقعیت آن برای دستیابی به اهداف نهایی کافی نخواهد بود و از این رو، روسیه با آگاهی از ظرفیت های محدود خود سرانجام در صدد جلب حمایت خارجی بر خواهد آمد و اهمیتی نخواهد داد که این حمایت با اهداف یا اصول آن مطابقت دارد یا خیر. روس ها از این واقعیت آگاه هستند که اگر می‌خواهند از اقدامات خود در سوریه (که برای ایجاد حضور پایدار در منطقه وسیع تر از طریق احیای روابط با متحد تاریخی) منفعت ببرند، باید برای گذار سیاسی تلاش کنند و اتحادیه اروپا این مساله را فضایی برای همکاری تلقی می‌کند.

یک مقام اتحادیه اروپا کارشناس در امور منطقه در این باره گفت: «آنها اکنون با روایتی مشارکتی تر آمده اند زیرا فکر می‌کنم آنها درک کرده اند که تا حدودی به خواسته خود در سوریه رسیده اند؛ اما آنچه بعدتر در سوریه اتفاق می‌افتد بسیار پیچیده است و آنها هیچ ابزاری برای تاثیرگذاری بر اتفاقات ندارند. مساله این نیست که اتحادیه اروپا چه کاری می‌خواهد انجام دهد، اما اتحادیه اروپا پول و قدرت نرم دارد که روس ها ندارند، و آنها (روس ها) به اندازه کافی باهوش هستند که این را به خوبی درک کنند. اگر سرانجام بحث درباره بازسازی آغاز شود، این نهادهای مالی بین المللی هستند که نقش مهمی ایفا می‌کنند و نه روس ها. سرمایه گذاری در سوریه از طریق ما صورت خواهد گرفت و روس ها در این مورد بسیار باهوش هستند و محدوده دسترسی خود را درک می‌کنند.»

بنابراین، اعتقاد بر این است که روس ها سعی می کنند تا آنجا که می توانند مستقل عمل کنند، اما در عین حال درک کاملی از زمان نیاز به همکاری با دیگران دارند. با توجه به آنکه زمان شروع روند بازگشت پناهندگان سوری و بازسازی این کشور فرا رسیده است، روسیه به اتحادیه اروپا برای حمایت و همکاری روی خواهد آورد؛ هر چند، خطوط اتحادیه اروپا و روسیه در زمینه بازسازی سوریه ماهیت متفاوتی خواهد داشت.

مشارکت دیپلماتیک روسیه در منطقه منا

برجسته ترین اقدامات دیپلماتیک روسیه در منطقه منا اساسا سه مورد بوده است: روند آستانه در سوریه، میانجی گری در لیبی و محافظت از توافق هسته ای ایران. فعالیت های روسیه در سوریه بیشتر مورد توجه اتحادیه اروپا قرار گرفته است. مقامات اتحادیه اروپا به طور فزاینده از اهمیت روسیه در حل بحران های دیگر از جنگ یمن گرفته تا درگیری فلسطین و اسرائیل و همچنین فعالیت های رو به رشد اقتصادی و فرهنگی روسیه در لبنان، مصر و عربستان سعودی آگاه هستند. با این حال، حل مناقشه در سوریه یکی از فوری ترین مسائلی بوده که اتحادیه اروپا منابع دیپلماتیک خود را روی آن متمرکز کرده است.

اتحادیه اروپا فعالیت های دیپلماتیک روسیه را در مقایسه با فعالیت های نظامی آن کمتر بحث برانگیز می داند. همکاری در چارچوب بحران های دیپلماتیک جهانی همچنین امیدوارکننده ترین مکان برای اصلاح روابط بین اتحادیه اروپا و روسیه است. موگرینی در آوریل ۲۰۱۷ گفت: «یک جلسه طولانی با وزیر امور خارجه سرگئی لاوروف داشتم تا انتقادهای درباره درگیری در شرق اوکراین را بیان کنم. اما در عین حال، درباره بسیاری از موضوعاتی که روسیه و اتحادیه اروپا می توانند زمینه مناسبی برای همکاری پیدا کنند، از سوریه گرفته تا لیبی، از خاورمیانه گرفته تا توافق هسته ای با ایران، از افغانستان گرفته تا خلع سلاح شبه جزیره کره، از مبارزه با تروریسم گرفته تا تغییرات آب و هوایی و روابط دوجانبه ما در بسیاری از بخش ها گفت و گوی سازنده داشتیم.»

میانجی گری روسیه از طریق روند آستانه، ابتکار مشترک دیپلماتیک روسیه، ایران و ترکیه با هدف یافتن راه حلی سیاسی برای درگیری در سوریه، در گفتمان اتحادیه اروپا درباره فعالیت های دیپلماتیک روسیه در منطقه منا اهمیت خاصی داشته است. در حالی که مداخله روسیه در جنگ سوریه مشهودترین نشانه بازگشت آن به خاورمیانه محسوب می شود، روند آستانه یکی از ارکان اصلی استراتژی روسیه در کل منطقه بوده است. کرملین با مداخله در سوریه چندین هدف ژئوپلیتیک از جمله بازیابی موقعیت باستانی یک قدرت بزرگ هم سطح با آمریکا و گشودن یک میز مذاکره جدید با غرب در پرتو بحران اوکراین را دنبال کرده است. با این حال، هدف ترویج منافع تجاری و انرژی روسیه و تبدیل نفوذ سیاسی به بازدهی اقتصادی نیز مطرح است. راه حل سیاسی برای سوریه این امکان را برای روسیه فراهم آورده تا تعهد نظامی خود را که از نظر مالی و انسانی هزینه زیادی داشته، کاهش دهد و نقش و اعتبار خود را به عنوان یک قدرت میانجی بین المللی تثبیت کند.

شرکت های روسی به سود بردن از روند بازسازی در سوریه امید زیادی دارند. در سپتامبر ۲۰۱۸ تقریبا ۴۰ شرکت روسی با هدف احیای تجارت روسیه در سوریه در نمایشگاه بین المللی دمشق شرکت کردند. با این حال، هزینه بازسازی سوریه حدود ۴۰۰ میلیارد دلار تخمین زده شده و روسیه برای کمک به سایر کشورها، یعنی ایالات متحده و چین و کشورهای اتحادیه اروپا نیاز دارد.

سایر فعالیت های دیپلماتیک روسیه در منطقه تلاش برای حمایت از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام یا همان توافق هسته ای ایران) و میانجی گری در لیبی را شامل می شوند. مسکو و بروکسل به توافق هسته ای ایران به عنوان یک دستاورد برجسته ناشی از دیپلماسی بلندمدت نگاه می کنند و به نظر می رسد هر دو مصمم هستند از توافق محافظت کنند. تصمیم دولت دونالد ترامپ به خارج کردن آمریکا از توافق و تلاش برای نابود کردن آن از طریق تحریم ها اروپا را در شرایط دشواری قرار داد و باعث همکاری بیشتر آن با روسیه شد.

اتحادیه اروپا همچنین از اهمیت نقش روسیه در لیبی آگاه است و به این کشور به چشم یک منطقه همکاری امیدوار کننده می نگرد. نقش تعیین کننده و پیوندهای تاریخی روسیه با این کشور شمال آفریقا به احتمال زیاد اتحادیه اروپا را بر آن می دارد تا با اصل «مشارکت انتخابی با روسیه در سیاست خارجی و سایر زمینه هایی که منافع مشخص اتحادیه اروپا ایجاب می کند» همکاری بیشتری با روسیه داشته باشد.

نتیجه

دو حوزه اصلی مشارکت روسیه یعنی حوزه های نظامی و سیاسی-دیپلماتیک مورد بررسی قرار گرفت و این نتیجه حاصل شد که در هر دو حوزه، تمرکز بر سوریه اجتناب ناپذیر است به این دلیل که درگیری در سوریه در سال های اخیر چه از نظر تلفات و چه از نظر پیامدهای واقعی و بالقوه برای تعداد بالای بازیگران درگیر و به طور خاص، سرازیر شدن سیل پناهنجویان به کشورهای همسایه و اتحادیه اروپا حادثترین بحران در منطقه بوده است.

به نظر می رسد گفت و گوی عمل گرا و مبتنی بر هنجار با روسیه یک تلاش ضروری برای اتحادیه اروپا و در عین حال دشوار است. به طور کلی، به رغم به خطر افتادن روابط پس از بحران اوکراین، بروکسل همچنان به مسکو به عنوان یک بازیگر مهم می نگرد و از این رو، در مواردی که منافع اروپا و روسیه با هم تداخل دارند، همچنان امکان همکاری و تعامل بیشتر وجود خواهد داشت. امنیت مشترک و ثبات سیاسی در منطقه مدیترانه می تواند یکی از این موارد باشد.

سیاست اقتصادی روسیه، ابزاری برای اهداف سیاسی

نویسنده این مطلب: کریستوفر ای. هارتول

گسترش نفوذ اقتصادی روسیه در منطقه مِنا (کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا) ظاهراً خیلی کمتر از انتظار در پیشبرد هدف دستیابی به اهمیت سیاسی در منطقه تاثیر داشته است. به نظر می رسد که مسائل اقتصادی در مقایسه با دستیابی به افزایش حضور نظامی در سراسر منطقه مِنا، اولویت کمتری برای مقامات روسی داشته است. با این حال، این واقعیت که روسیه در روابط خود با منطقه مِنا عملکرد اقتصادی کمتر از توان خود نشان داده، یک معما است و عجیب است که کشورهای منطقه مِنا و روسیه علاقه متقابل به یکدیگر را در زمینه مبادله کالا و خدمات (رابطه اقتصادی نزدیک تر) به نمایش نگذاشته اند. در واقع، وضعیت کنونی امور به دلیل نبود هم افزایی اقتصادی بین روسیه و منطقه مِنا نبوده است، چون صادرات غلات و مواد معدنی گران بها از روسیه در سراسر آفریقای شمالی و منطقه خلیج فارس تقاضای زیادی داشته است.

در حالی که میان بیشتر منطقه مِنا (عمدتاً در خلیج فارس و همچنین در شمال آفریقا) و روسیه اتکای بیش از حد به نفت می تواند به عنوان یک محرک اقتصادی عمل کند، نبود تنوع در اقتصادهای طرفین به طور همزمان می تواند به این معنا باشد که زمینه اندکی برای تجارت و فضا برای افزایش سرمایه گذاری، چه در استخراج منابع و چه در صنایع دیگر، وجود دارد. و نهایتاً اینکه اگرچه مدل های گرانس اقتصادی نشان داده اند که تجارت روسیه تحت تاثیر فاصله جغرافیایی محدود شده، روسیه همچنان با کشورهای دورتر از منطقه مِنا روابط تجاری مولد دارد و مجاورت نسبی با خلیج فارس به عنوان بخشی از منطقه مِنا همچنان می تواند برای سرمایه گذاران و تجار جذاب باشد.

عملکرد ضعیف در روابط اقتصادی روسیه و منطقه مِنا با در نظر گرفتن اینکه هیچ تلاش سیاسی از سوی روسیه برای بهبود روابط اقتصادی در کنار روابط سیاسی صورت نگرفته، بیش از پیش آشکار می شود. اتکای مشترک بسیاری از کشورهای منطقه مِنا و روسیه به کالا، همراه با منافع سیاسی گاهها همگرا، منجر به فشارهای متعدد برای همکاری اقتصادی نزدیک تر به ویژه با دیگر سازمان های کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) شده است. برای نمونه، کرملین در سال ۲۰۱۱ گفت و گوی شورای همکاری روسیه و خلیج فارس را آغاز کرد و در سال ۲۰۱۳ مجمع همکاری عرب و روسیه با هدف صریح بهبود روابط اقتصادی تشکیل شد. برای روسیه، چندین عامل دیگر در پشت این فشار سیاسی برای روابط اقتصادی وجود داشتند: به ویژه، واقعیت منزوی شدن روسیه از سوی غرب پس از الحاق کریمه به خاک آن، منجر به بهبود روابط با دیگر بازارهای نوظهور و قدرت های اقتصادی شده است. به علاوه، مشکلاتی که در سال های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷ به دلیل تحریم ها و (مهمتر از آن) کاهش قیمت نفت در بازارهای جهانی در اقتصاد روسیه نمایان شد، به این معنا بود که امنیت اقتصادی یک مساله مهم برای کرملین است.

با این حال، تعاملات مجدد دولت ترامپ با منطقه و چشم انداز دخالت بسیار قدرتمند ایالات متحده در سراسر خلیج فارس و به طور وسیع تر در منطقه (از جمله درگیری با ایران)، همچنین تهدیدی برای روابط اقتصادی روسیه بود. بنابراین، به رغم هم افزایی اقتصادی و یا شاید به دلیل نبود اراده سیاسی کافی، روابط اقتصادی میان روسیه و منطقه مِنا همچنان در حال ضعیف تر شدن است.

در ارزیابی ماهیت و گستره منافع اقتصادی روسیه و همچنین پایداری اقتصادی، مساله قاطعیت طولانی مدت روسیه در منطقه مطرح می شود. آیا روابط اقتصادی روسیه در منطقه مناسبتان در میان آخرین اولویت های کرملین باقی خواهد ماند؟ یا روابط اقتصادی می تواند در ادامه روابط سیاسی تقویت یا حتی جایگزین آنها شود؟ روابط اقتصادی در سال های آینده به کجا خواهد رسید و آیا این احتمال وجود دارد که به نفع برخی کشورها (عمدتا در حاشیه خلیج فارس) و به هزینه برخی دیگر تمام شود؟

تا زمانی که اقتصاد به طور کلی ابزاری برای سیاست باشد، این احتمال وجود دارد که همکاری اقتصادی هرگز بین دو شریک شکوفا نشود. به ویژه، رویکرد روسیه به تجارت و استفاده از آن به عنوان سلاحی برای تحمیل تفکر خود به شرکا و وادار کردن آنها به تسلیم، برای توسعه روابط تجاری قابل توجه و پایدار بسیار بد است. به علاوه، با توجه به اینکه سرمایه گذاری ها به تغییرات سیاسی بسیار حساس بوده اند، بعید است که نفوذ گسترده روسیه پس از سوریه در منطقه منجر به همکاری اقتصادی پایدار شود. به احتمال زیاد همانطور که در بالکان دیده شده، روسیه همچنان تصویری بزرگ از نفوذ اقتصادی خود را ارائه می دهد؛ تصویری که به جای مبانی اساسی، به شدت به تصورات و باور مردمی و پیروزی های خاص بستگی دارد.

روابط اقتصادی روسیه با منطقه مناسبتان

پس از چندین دهه حمایت از کشورهای عربی به صورت بازتابی (اما نه لزوما ایدئولوژیک) در دوران جنگ سرد، و مخالفت ایدئولوژیک با ترکیه (اما نه لزوما بازتابی)، یک ویژگی اصلی در رویکرد روسیه به منطقه مناسبتان به طور گسترده تر، در سال های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی «ماهیت غیر ایدئولوژیک» این رویکرد بوده است؛ روسیه منافع ملی خود را دنبال کرده که از شاخصه های اصلی آن می توان به عمل گرایی، بدبینی و محاسبات اقتصادی گاه با رنگ و بوی ضدآمریکایی اشاره کرد. این رویکرد در رابطه با ترکیه به معنای «تزدیکی مجازی» بود به این صورت که بیانیه های عمومی و موضع گیری های رسمی ماهیتی خنثی داشتند، اما «هسته ای سخت از ترس، بی اعتمادی و سوء ظن متقابل» در ذهن تصمیم گیران و نخبگان سیاسی وجود داشته است. روسیه دهه ۱۹۹۰ که در کوتاه مدت دیگر تحت تاثیر موقعیت ژئوپلیتیک جهانی نبود، آمادگی رویایی و برقراری ارتباط با هر کسی را داشت، اما در عین حال این رویکردی محتاطانه بود مبنی بر آنکه روابط اقتصادی لزوما به معنای افزایش روابط سیاسی نیست. وضعیت وخیم اقتصاد روسیه در اولین دهه گذار به این معنی بود که روابط اقتصادی برای آن اهمیت زیادی دارد. متأسفانه، تاثیر فوری سقوط اتحاد جماهیر شوروی به فروپاشی روابط تجاری و سرمایه گذاری روسیه با منطقه مناسبتان انجامید چرا که روسیه در دوران گذار و آشفتگی یا تمایلی به برقراری روابط اقتصادی نداشت و یا قادر نبود روابطی را که در دوران جنگ سرد تنها به دلیل همبستگی ایجاد شده بود، را حفظ کند. با از بین رفتن بنادر اوکراین برای حمل و نقل و کاهش کلی فعالیت های اقتصادی روسیه در نتیجه تحولات پیش آمده، در اواخر دهه ۱۹۹۰ تنها ۱ درصد از تجارت روسیه با کشورهای عربی خاورمیانه باقی متنده بود. در واقع، تنها نقطه روشن روابط اقتصادی خارجی روسیه در دهه ۱۹۹۰ تجارت با ترکیه بود و صادرات به ترکیه در سال های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ برابر با ۱۷۶ درصد رشد داشت.

در پی بحران روبل در سال های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ و ثبات متعاقب اقتصاد روسیه، به نظر می رسد که دشواری های داخلی روسیه سرانجام امکان از سرگیری روابط اقتصادی در منطقه منا را فراهم می آورد. در واقع، در پی حضور آمریکایی در منطقه پس از حملات ۱۱ سپتامبر از طریق حمله به عراق و دیگر سیاست های آن، امید روسیه به حضور مجدد در خاورمیانه و منطقه منا تا اندازه ای ناامید شد و کرملین سیاست های خود را در منطقه مجدداً مورد ارزیابی قرار داد تا بتواند روابط اقتصادی خود را گسترش داده و از منافع اقتصادی روسیه محافظت کند. اولین دوره پوتین در اوایل دهه ۲۰۰۰ شاهد مشارکت مجدد روسیه در سراسر جهان و از سرگیری رقابت با ایالات متحده به ویژه در منطقه منا بود.

اولیکرات آل در این باره گفته: «سیاست های روسیه [در منطقه منا] با تلاش برای کسب اعتبار تعیین می گردد... اما گذشته از تمایل عمومی برای ثبات در تجارت و تجارت با منطقه، انگیزه اصلی این رویکرد یک دیدگاه خاص روسی برای خاورمیانه نیست و بیشتر به این باور مربوط است که روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ باید در چنین منطقه مهمی ایفای نقش کند. این امر منجر به افزایش علاقه به فعالیت های اقتصادی نیز شده و همراه با بهبود اقتصادی روسیه، تجارت بین دو شریک به طور قابل توجهی افزایش یافته است: به عنوان مثال، داده های کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل متحد نشان می دهد که واردات مصر از روسیه در سال ۲۰۰۷ نسبت به سال ۲۰۰۰ افزایشی ۱۴۹.۶۸ درصدی داشته است؛ در همین حال، واردات روسیه از اردن در مدت زمان مشابه تقریباً ۱۰ برابر افزایش یافته است؛ روابط روسیه و ترکیه نیز همچنان در حال رشد است، به طوری که صادرات روسیه به ترکیه از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ برابر با ۴۲۵ درصد افزایش یافته و صادرات ترکیه به روسیه نیز ۴۴۷ درصد افزایش داشته است (در نتیجه روندی که در سال ۲۰۰۰ آغاز شد، روسیه اکنون دومین مقصد تجاری بزرگ ترکیه پس از اتحادیه اروپا است).»

این رویه در سراسر منطقه در نتیجه بحران مالی پس از جهانی شدن و همزمان با بازگشت ولادیمیر پوتین به قدرت به عنوان رئیس جمهوری روسیه در سال ۲۰۱۲ و تغییر بادهای ژئوپلیتیک و افزایش تهدید بی ثباتی در منطقه، تشدید شده است. به ویژه، روسیه در نتیجه حمله آمریکا به عراق و جنگ داخلی متعاقب آن در این کشور، سرمایه گذاری های قابل توجهی را از دست داد و پس از آن هم سیاست نامناسب آمریکا در لیبی در سال ۲۰۱۱ بود که منجر به برکناری مشتری اصلی روسیه (سرهنگ معمر قذافی) شد. این اتفاقات کرملین را بر آن داشت تا در حفظ منافع سیاسی و اقتصادی خود نقش فعال تری ایفا کند.

به طور مشابه، بهار عربی به دلیل عدم اطمینان اقتصادی که در منطقه و به ویژه در بازارهای صادراتی روسیه در پی داشت، تاثیر زیادی بر نفوذ اقتصادی روسیه گذاشت. صادرات غلات روسیه به شدت متحمل خسارت شد و نفوذ سیاسی آن در یک «جنگ سرد» جدید با علایق متضاد نمایان شده، کاهش یافت. اما در عین حال، اقتدارگرایی رئیس جمهوری رجب طیب اردوغان ترکیه باعث ایجاد منافع متقابل و ایجاد مشارکت استراتژیک بین روسیه و ترکیه و تاکید بیشتر بر روابط اقتصادی شد. نهایتاً شاید در بزرگ ترین نمونه مشارکت مجدد روسیه در منطقه منا، تهدید از دست رفتن یکی از بزرگ ترین مشتریان روسیه یعنی دولت بشار اسد، و ضعف باراک اوباما، رئیس جمهوری پیشین آمریکا در مقابله با آشوب در سوریه، منجر به مداخله فعالانه روسیه در سوریه برای مقابله سیاسی با آمریکا شد.

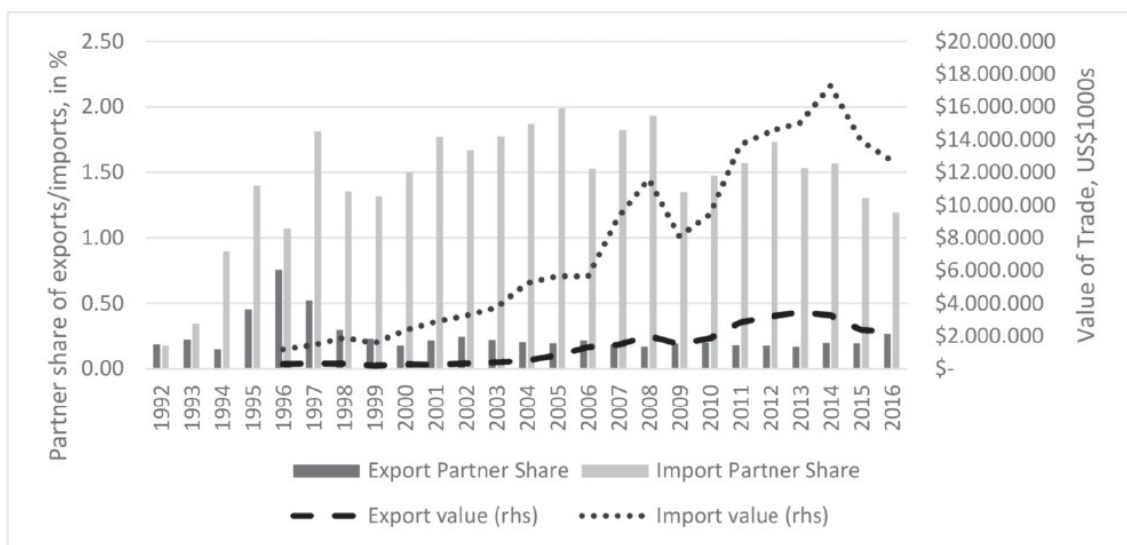
تجارت کالا، خدمات و تسلیحات

اگرچه چرخش روسیه به سوی منطقه منا از نظر سیاسی غیرقابل انکار است، لزوماً به جریان قابل توجه کالا و خدمات منجر نشده. طبق آمار بانک اطلاعات جهانی بانک جهانی، صادرات (غیرنظامی) روسیه به کشورهای منطقه منا (به استثنای ترکیه) در سال ۲۰۱۶ تنها ۶ درصد و واردات ۱.۴ درصد از حجم کل تجارت این کشور را به خود اختصاص داده است. پیوندهای اقتصادی بین روسیه و منطقه منا اخیراً به وخامت نگرایییده، بلکه در برخی موارد هرگز ایجاد نشده اند. همانطور که در شکل ۱ نشان داده شده، بیشترین واردات منطقه منا از روسیه در سال ۲۰۰۵ تقریباً ۲ درصد از کل واردات این منطقه و بالاترین میزان صادرات به روسیه در سال ۱۹۹۶ تنها ۰.۷۶ درصد از کل صادرات آن را تشکیل داده اند. به علاوه، یک نگاه اجمالی به شرکای تجاری روسیه نشان می دهد که این کشور به تنوع اهمیت می دهد.

همانطور که اشاره شد، ترکیه تنها استثنا در این روند در منطقه است. برای نمونه، واردات ترکیه از روسیه در سال ۲۰۱۵ برابر با ۲۰.۳۳ میلیارد دلار و ۱۳ میلیارد دلار بیشتر از کل منطقه منا، و صادرات ترکیه به روسیه ۳.۸۷ میلیارد دلار و ۲ میلیارد دلار بیشتر از بقیه منطقه منا بود. اگرچه تجارت بین دو کشور از سال ۲۰۱۵ عمدتاً به دلیل اهداف مختلف سیاسی در سوریه و سرنوشتی جنگنده های ترکیه با هواپیمای سوخو ۲۴ ام روسیه به سردی گراییده، اما دو کشور همچنان هدف سیاسی اصلی رقابت با غرب را دنبال می کنند و جریان تجارت بین آنها در مقایسه با سایر بخش ها در منطقه منا در سطح بالایی قرار دارد. جالب تر آنکه در حالی که اقتصاد روسیه از شوک ها و تحریم ها رنج می برد، هر شوکی آن را از نظر اقتصادی به ترکیه نزدیک تر کرده است.

شکل ۱

Figure 1. MENA Imports from and Exports to Russia, value and as % of total trade, 1992-2016



Source: Compiled from World Bank WITS Database.

از نظر پیچیدگی اقتصادی، تجارت بین روسیه و منطقه منا (از جمله ترکیه) ساده و مبتنی بر مواد اولیه و استخراج است. در سال ۲۰۱۶ عمده واردات روسیه از کشورهای منطقه منا سبزیجات و مواد اولیه و صادرات آن در درجه اول (از نظر کالاهای غیر انرژی) تولیدات متفرقه، کالاهای مصرفی و کالاهای واسطه بوده است. مصر، اردن و لیبی عمدتاً گندم، قطر سیم مسی، ترکیه گاز طبیعی و مراکش زغال سنگ و نفت از روسیه وارد کرده اند. همچنین، اهمیت کالاهای روسیه در بخش های فناوری پیشرفته را در منطقه منا نمی توان نادیده گرفت. امارات متحده عربی هم تا ۱۶ درصد از کل موجودی سنگ های قیمتی و فلزات صادراتی روسیه را خریداری می کند (۳۴ درصد از کل صادرات روسیه به امارات الماس است).

جدای از مواد اولیه و کالا به نظر می رسد عمده ترین تجارت روسیه با منطقه منا تحت سلطه دولت ها و نه بازار، یعنی انرژی و سلاح است. انرژی یک عنصر کلیدی اقتصادی در روابط روسیه با کشورهای منطقه منا باقی مانده است. منافع انرژی روسیه در منطقه عبارت است از تامین منابع در صورت اختلال، جذب سرمایه گذاری برای جایگزین کردن آنچه در تحریم های غرب از دست داده، و همکاری نزدیک با سایر تولیدکنندگان نفت به منظور تثبیت قیمت هاست. کرملین با استفاده از انرژی به عنوان یک ابزار سیاست خارجی موفقیت هایی کسب کرده است. در کوتاه مدت، انعطاف پذیری و وسعت بخش انرژی روسیه به این معنی است که این بخش در سیاست خارجی و سیاست اقتصادی روسیه در قبال منطقه منا نقش فزاینده خواهد داشت. روسیه پیوندهای خود را فراتر از نفت و گاز به انرژی هسته ای گسترش داده است و با الجزایر، اردن، تونس، مصر و ایران توافقنامه هایی را برای ساخت نیروگاه های برق کرده است. شرکت روسی روساتوم همچنین اولین نیروگاه هسته ای ترکیه را ساخته و سرمایه گذاری عمده تقریباً ۲۰ میلیارد دلاری در آن انجام داده است.

به طور مشابه، روسیه در بخش تسلیحات از نظر میزان فروش سلاح در صدر جدول جهانی قرار گرفته و از نظر مقیاس مواد سلاح های فروخته شده تنها از ایالات متحده عقب تر است. صنعت دفاع یکی از صنایع مهم در روسیه برای اشتغال و درآمد است و برای نمونه، در سال ۲۰۱۶ حدود ۳.۴ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل داده و حدود ۲.۵ میلیون نفر نیرو در آن مشغول به کار بوده اند. اما انگیزه اصلی فروش اسلحه برای روسیه درآمدزایی نیست، بلکه بخشی از تلاش کرملین برای افزایش اعتبار روسیه در سطح جهانی است و بیشتر جنبه سیاسی داشته تا اقتصادی.

کشورهای منطقه منا از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ دومین مقصد مهم تسلیحات روسی بودند و ۱۷.۸ درصد از کل فروش تسلیحات روسی را به خود اختصاص دادند و بزرگ ترین دریافت کنندگان در سال ۲۰۱۶ الجزایر و ایران بودند. از اواسط دهه ۲۰۰۰ میلادی، سلاح های روسی به ۱۱ کشور منطقه از جمله مشتریان جدید مانند قطر و امارات فروخته شده و فروش مشتریان قدیمی نیز افزایش یافته است. عراق به ویژه از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ بیش از ۱ میلیارد دلار خرید داشت و از روسیه به عنوان راهی برای توسعه صنعت تسلیحات داخلی خود استفاده کرد. با این حال، در میانه سایر تحولات سیاسی فروش تسلیحات روسی در منطقه کاهش یافته و برخی از کشورها (به ویژه عربستان سعودی) به هیچ عنوان مشتری تسلیحات روسی نیستند و سایر کشورها (عراق، لیبی) نسبت به سال های قبل خرید نسبتاً کمتری دارند.

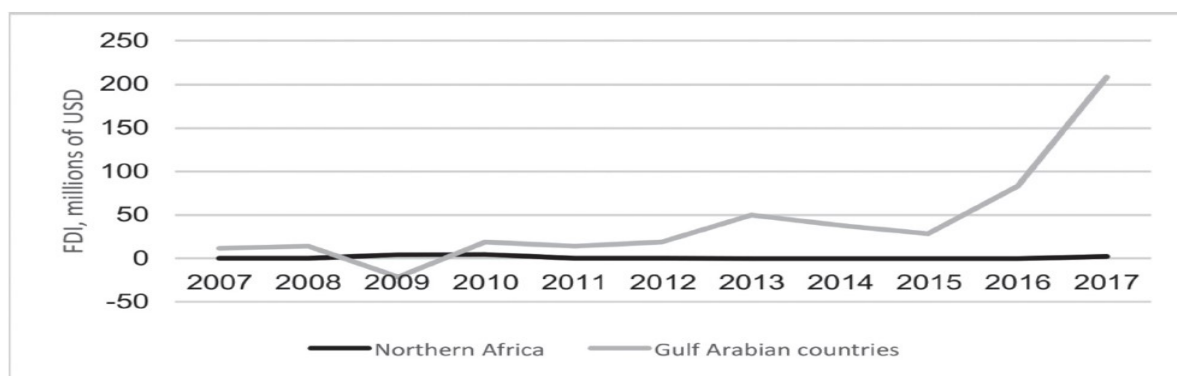
با توجه به محدودیت مالی روسیه نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و آگاهی بیشتر از الزامات اقتصادی، کرملین عمدتاً از سیستم اعتباری که بر فروش تسلیحات اتحاد جماهیر شوروی غالب بود، اجتناب کرده و در بیشتر موارد به پرداخت نقدی اصرار داشته است. همچنین، با توجه به رویکرد عملگرایانه و غیر ایدئولوژیکی که روسیه در منطقه اتخاذ کرده، الزامات اقتصادی گاه بر اهداف صرف نظامی غالب بوده اند. رویکرد روسیه در رابطه با تجارت تسلیحاتی به این معنا بوده که این کشور تمایل دارد فروش نظامی را به کشورهای نیازمند با امتیازات اقتصادی، یعنی به دست آوردن حقوق استخراج در مناطق غنی از منابع، متصل کند. به این ترتیب، فروش انرژی و سلاح با تمایل روسیه برای ایفای نقش بیشتر در منطقه منا در هم آمیخته است.

سرمایه گذاری

در حالی که تجارت روسیه با منطقه منا تا اندازه ای به تسلیحات و انرژی محدود بوده، روابط سرمایه گذاری اندکی بهتر، اما به سیاست وابسته بوده است. روسیه در یک دهه گذشته توانسته با موفقیت سرمایه گذاری های کشورهای ثروتمند خلیج فارس (عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی) را جذب کند. سرمایه گذاری از شمال آفریقا ناچیز بوده (شکل ۲)، اما سرمایه گذاری با منشا خلیج فارس از سال ۲۰۱۵ به میزان قابل توجهی افزایش یافته است. سرمایه گذاری خارجی روسیه در منطقه منا از زمان اوج بحران مالی جهانی به میزان قابل توجهی کاهش یافته (شکل ۳)، و امارات متحده عربی تنها مقصد مورد توجه روسیه بوده است. به رغم روندهای صعودی، جریان سرمایه گذاری به عنوان بخشی از تمام سرمایه گذاری ها بسیار کوچک است: برای نمونه، سرمایه گذاری مستقیم خارجی امارات در روسیه برای سال ۲۰۱۶ تنها ۱۶ درصد از جریان های سرمایه از سوئد به روسیه و حتی کمتر از دشمن ژئوپلیتیک روسیه یعنی لهستان بوده است. سرمایه گذاری سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس در سوریه در سال های اخیر از این میزان هم کمتر بوده است. البته، با توجه به استفاده گسترده روسیه از مراکز مالی فراساحلی لازم است درباره آمارهای رسمی سرمایه گذاری روسیه با احتیاط برخورد شود، بدین معنا که برخی از پول های منتقل شده به جزایر ویرجین بریتانیا یا قبرس در نهایت ممکن است به منطقه منا رسیده باشند. با این حال، در کل به نظر می رسد مشکلات اقتصادی در روسیه تا حدی مانع حرکت سرمایه و سرمایه گذاری در آن شده است.

شکل ۲

Figure 2. Foreign Direct Investment into Russia, 2007-2017



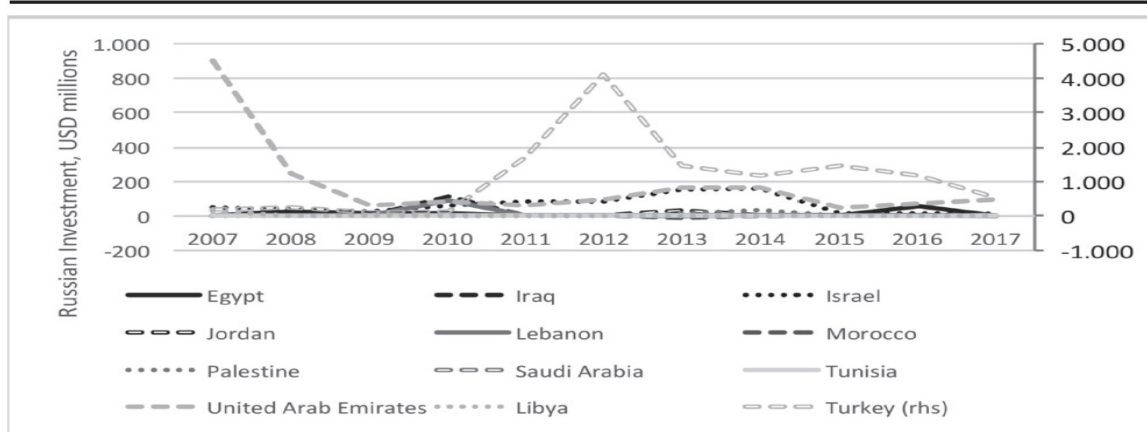
Source: Based on data from the Central Bank of Russia (CBR).

در حقیقت، سرمایه گذاری همانند تجارت در زمینه هایی که دولت های سرمایه گذار مربوطه در آن دخیل بوده اند، موفقیت بیشتری داشته اند؛ عمدتاً در انتقال از صندوق های ثروت ملی عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی و دولت روسیه متمرکز بوده اند. صندوق های ثروت ملی در مقایسه با سرمایه خصوصی در منطقه، در سراسر کشورهای منطقه مینا گسترده هستند. موسسه صندوق های ثروت ملی برآورد کرده است که تقریباً ۳ هزار میلیارد دلار آمریکا در صندوق های سرمایه گذاری مختلف در سراسر منطقه وجود دارد. روسیه به طور فعالانه این صندوق ها برای سرمایه گذاری را در صنعت روسیه متمرکز و در سال ۲۰۱۱ برای جلب سرمایه گذاری خارجی «صندوق سرمایه گذاری مستقیم روسیه» را ایجاد کرده است. به گزارش نخله (۲۰۱۸)، صندوق سرمایه گذاری مستقیم روسیه بیش از ۳۰ میلیارد دلار از صندوق های ثروت ملی منطقه مینا جذب کرده است؛ نهاد سرمایه گذاری کویت اولین سرمایه گذار در روسیه در سال ۲۰۱۲ بوده و عربستان سعودی و قطر نیز از سال ۲۰۱۴ مبالغ قابل توجهی را به سرمایه گذاری در این کشور متعهد شده اند. به همین ترتیب، صندوق ثروت ملی ترکیه که در حال حاضر توسط رئیس جمهوری اداره می شود مبلغی به ارزش تقریبی ۵۰۰ میلیون دلار را به صندوق سرمایه گذاری روسیه-ترکیه منتقل کرده تا پول ترکیه را در پروژه های زیربنایی و اجتماعی روسیه سرمایه گذاری کند و پیش بینی این بوده که روسیه همین کار را برای ترکیه انجام دهد.

به ویژه برای کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، سرمایه گذاری در صندوق سرمایه گذاری مستقیم روسیه و به طور کلی در روسیه راهی برای گسترش نفوذ سیاسی در کرملین، به ویژه در رابطه با اختلافات منطقه ای با ایران تلقی شده است. فون سوئست (۲۰۱۵) به این مساله اشاره کرده که چنین همکاری میان صندوق های صروت ملی در میان خودکامه های حاشیه خلیج فارس چندان غیرمنتظره نیست، چرا که رژیم های اقتدارگرا معمولاً برای جلوگیری از دموکراسی با یکدیگر همکاری می کنند. اگرچه هر دو مورد را می توان دلیل معتبری برای همکاری ها دانست، حرکت به سمت روسیه همچنین با هدف یافتن سرمایه گذاری هایی با بازده بیشتر بوده است.

شکل ۳

Figure 3. Russian Foreign Direct Investment in the MENA Region, 2007-2017



Source: Based on data from the Central Bank of Russia (CBR). Countries shown are the only countries in MENA with data availability.

برای طرف روسیه، «صندوق رفاه ملی» که همان صندوق ثروت ملی دولت روسیه است و از محل درآمدهای نفتی تامین می شود، از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷ به دلیل قیمت پایین نفت به شدت دچار مشکل شده است. البته این روند بعد از ۲۰۱۷ روند بهبودی را طی کرده و مقامات در حال بررسی راه هایی بوده اند که صندوق بتواند ریسک بیشتری را برای پاداش های بیشتر به عهده بگیرد. از آنجا که حجم زیادی از نقدینگی توسط دولت کنترل می شود، فشار سیاسی بر این صندوق ها برای سرمایه گذاری فراتر از انگیزه های اقتصادی و مطابق با استراتژی های روسیه در قبال منطقه مناست. با این حال، دامنه سرمایه گذاری های روسیه در منطقه منا از صندوق رفاه ملی تحت تاثیر قیمت نفت است، اما به احتمال زیاد مهمترین وسیله سرمایه گذاری روسیه و منطقه منا در سال های آینده خواهد بود.

چرا روابط اقتصادی روسیه و منطقه منا به شکل کنونی است؟

ملاحظات داخلی و ظن تجارت

در حالی که بسیاری از مسائل مربوط به عملکرد ضعیف در روابط اقتصادی بین روسیه و منطقه منا یک توضیح اقتصادی دارند، سیاست های اقتصادی داخلی دو طرف نیز در کاهش تجارت و سرمایه گذاری بی تاثیر نبوده اند. برای نمونه، سیاست روسیه در دوران پس از اتحاد جماهیر شوروی (جدا از وقفه ای کوتاه در اواسط دهه ۱۹۹۰) هرگز تمایل به گسترش تجارت عمومی با هدف صرف تجارت نبوده و تجارت بیشتر ابزاری برای رسیدن به اهداف «استراتژیک» بوده است.

سیاستگذاران روسی در نگاه به تجارت به عنوان یک ابزار استراتژیک، به طور مداوم و مستمر تمایل خود به استفاده از تجارت و سرمایه گذاری به عنوان سلاحی برای دستیابی به دستاوردهای سیاسی کوتاه مدت را نشان داده اند. روسیه در ۱۵ سال گذشته با استناد به نگرانی های بهداشتی و ایمنی، واردات از گرجستان، اوکراین یا مولداوی را در مواردی که از اهداف سیاسی آن پشتیبانی نمی کردند، ممنوع و در پاسخ به تحریم های گسترده غرب پس از حمله به اوکراین، علیه مواد غذایی غربی تحریم اعمال کرده است. کرملین بسته به اهداف ژئوپلیتیک، هیچ تردیدی در بستن جریان تجارت نشان نداده، حتی اگر چنین اقدامی به تجارت روسیه، مصرف کنندگان روس یا حتی سلامت روس ها آسیب رسانده باشد.

چنین نمونه ای از تابعیت منافع اقتصادی تحت سلطه منافع سیاسی و پیامدهای ناخواسته آن را می توان در رویکرد روسیه در قبال منطقه منا مشاهده کرد. پس از الحاق کریمه به روسیه، تحریم ها و قیمت پایین نفت، چشم انداز اقتصادی کوتاه مدت روسیه تحت تاثیر قرار گرفت و تولید ناخالص داخلی این کشور در سال ۲۰۱۵ برابر با ۳ درصد و در سال ۲۰۱۶ برابر با ۰.۲ درصد کاهش یافت. با این حال، دولت ولادیمیر پوتین به منظور مقابله با تحریم های غرب با خوشحالی مجموعه ای از تحریم ها علیه اتحادیه اروپا و ایالات متحده را اعمال و از صادرات محصولات کشاورزی به روسیه جلوگیری و برای مصرف کنندگان و تولیدکنندگان روس دارای بازار در اتحادیه اروپا مشکل ایجاد کرد و شرکت های اروپایی که قبلاً بازاری در روسیه داشتند را تحت فشار قرار داد. در واقع، تحریم های متقابل روسیه شرکت های اروپایی را به سمت جنوب و منطقه منا هل داد و شرایط را برای شرکت های روسی فعال در آن منطقه رقابتی تر کرد. پوتین با استفاده داوطلبانه از تجارت به عنوان یک ابزار سیاسی موقعیت شرکت های روسی را دشوار

کرد، هرگونه رنج اقتصادی در دستیابی به اهداف ضد غربی را نادیده گرفت و در صدد جبران خسارت از طریق یارانه و کاهش ارزش روبل برآمد.

البته در برخی موارد ضروریات سیاسی دولت روسیه به روابط اقتصادی با منطقه مناکم کرده، اگرچه بیشتر این مناسبات در بخش انرژی بوده است. بیلگین (۲۰۱۱) به این مساله پرداخته که چگونه گازپروم، بزرگترین ابزار شبه دولتی سیاست خارجی روسیه، منافع دولت را در سرمایه گذاری خود جدی گرفته و در جهت تامین ذخایر گاز و ایجاد سرمایه گذاری مشترک در منطقه منا به جای سرمایه گذاری در تولید داخلی اقدام کرده است. تلاش های روسیه برای مقابله با ایالات متحده در منطقه منا نیز اغلب منجر به واگذاری منابع مالی یا سایر منابع اقتصادی به بازیگران این منطقه شده است.

مساله جالب دیگر اینکه تعریف آنچه که در روابط اقتصادی خارجی روسیه «استراتژیک» قلمداد می شود و در نحوه تجارت روسیه موثر بوده، مبتنی بر جهان بینی ژئوپلیتیک کرملین و ناشی از منافع اقتصادی الیگارشسی روسی است. در حالی که مشاهده ارتباط مستقیم بین الیگارشسی ها و سیاست تجاری روسیه دشوار است، در سال ۲۰۰۵ مشخص شد که الیگارشسی ها سعی داشتند پیوستن روسیه به سازمان تجارت جهانی را به تعویق اندازند. لانگ باین (۲۰۱۶) همچنین توضیح داده که چگونه سیاستگذاران روابط تجاری روسیه با اوکراین در جهت حفاظت از صنعت خودروسازی داخلی، صنعت مورد علاقه الیگارشسی ها، عمل کرده اند. بنابراین، اقتصاد سیاسی سیاست تجاری در روسیه فقط محدود به اهداف سیاسی نیست، بلکه منافع اقتصادی خصوصی الیگارشسی های قدرتمند را نیز شامل می شود و این، یکی دیگر از عواملی است که تجارت با خاورمیانه را سرد کرده، چون دستیابی به دستاوردهای بزرگ تر در فضای پسا شوروی یا در اروپای غربی ساده تر بوده است.

با این حال، روسیه در مشکوک بودن به تجارت بدون محدودیت، تنها نیست و منطقه گسترده تر منا (از جمله ترکیه) استراتژی مشابهی با روسیه اتخاذ کرده و تنها تفاوت در تمرکز کمتر آن روی منافع ملی بوده است. عملکرد تجاری منطقه منا نسبت به گذشته چندان تغییر نکرده چون کشورهای این منطقه منا در سطح جهانی و منطقه ای تجارت قابل توجهی نداشته اند. در حقیقت، سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی برای کل منطقه روندی نزولی داشته و طبق داده های بانک جهانی، از بالاترین میزان ۸۹.۳۵ درصد در سال ۲۰۰۸ (درست قبل از بحران مالی جهانی)، در سال ۲۰۱۷ به ۷۵.۸۸ درصد رسیده است.

عملکرد ضعیف منطقه منا به طور کلی ریشه در چندین موضوع اقتصادی و سیاسی دارد. از نظر اقتصادی، منطقه همچنان فاقد زیرساخت های تجاری مناسب است و محدودیت ها در سطح شرکت ها مانند دسترسی به منابع مالی باعث می شود که شرکت های کوچکتر به صادرکننده تبدیل نشوند. مشکل بنیادی تر به ویژه در رابطه با روسیه، فقدان شدید تنوع اقتصادی است که به محدودیت فرصت های صادراتی انجامیده. این عدم تنوع را همچنین می توان یک مساله سیاست گذاری دانست.

تاکید بر معاملات تجاری اهمیت ویژه دارد، چون تقریباً همه پیشرفت های تجاری کشورهای منطقه منا (به استثنای کشورهای حوزه خلیج فارس) از اواسط سال ۲۰۰۰ را شامل می شود. به رغم دریافت کمک از اتحادیه اروپا و سایر

اهداکنندگان برای ادامه لیبرالیسم گسترده در تجارت، رویکرد توافق تجاری منجر به توافقات خاصی شده و تجارت را در جهتی خاص سوق داده است. برای نمونه، توافقنامه ها با اتحادیه اروپا منجر به افزایش واردات منطقه منا از اتحادیه اروپا شده، اما صادرات به اتحادیه اروپا یا حجم کل تجارت افزایش چندانی نداشته است.

با این حال، متونی که این توافقنامه های تجاری را مورد بررسی قرار می دهند، بر این مساله تاکید دارند که ساختار معاملات به گونه ای نبوده که باعث افزایش چشمگیر تجارت شود، زیرا منطقه منا همچنان بر موانع غیر تعرفه ای مبتنی است و این مساله به ویژه در اقتصادهای کمتر توسعه یافته منطقه صدق می کند. استفاده از این تعرفه ها یکی دیگر از اشتراکات کشورهای منطقه منا با روسیه قلمداد می شود، زیرا تعرفه های رسمی در چارچوب توافقنامه های تجاری چندجانبه کاهش یافته و محدودیت های واردات، اداره گمرک و موانع بهداشتی و ایمنی به عنوان موانع سنگینی برای تجارت باقی مانده اند. ترکیه یک نمونه بارز است. هر چند از سال ۱۹۹۵ در اتحادیه گمرکی با اتحادیه اروپا بوده، اما نتوانسته است همه موانع فنی خود را در تجارت از بین ببرد و چندین موانع غیرتعرفه ای همچنان پابرجاست. مصر یکی دیگر از کشورهایی است که چنین موانعی در آن باقی مانده و عمدتاً راهی برای غنی سازی نزدیکان و تقویت نخبگان است. به بیان ساده، ادغام تا حدی کم عمق مندرج در توافقنامه های تجاری فعلی منطقه منا به طور کلی به برخی از پیشرفت ها در تجارت منجر شده، اما ادغام عمیق تر هنوز قابل مشاهده نیست.

اتفاق غیرمنتظره: اتحادیه اقتصادی اوراسیا

حرکت از آزادسازی گسترده و حذف تحریف های مربوط به تجارت به معاملات تجاری کم عمق نیز تاثیر خاص و منفی بر روابط منطقه منا (خاورمیانه و شمال آفریقا) و روسیه داشته و دلیل آن هم عمدتاً این بوده که هیچ توافق تجاری برقرار نشده است. در حقیقت، روسیه به توافقنامه های تجارت آزاد در خارج از همسایگی خود، به ویژه غیر از کشورهای مستقل مشترک المنافع، تمایل چندانی نشان نداده و تنها در سال های اخیر بوده که در صدد معاملات تجاری خارجی با کشورهای کمی دورتر برآمده است. با این حال، برای این تجارت ها از ابزاری استفاده کرده که منحصر به همین کشورهای جانشین اتحاد جماهیر شوروی، یعنی اتحادیه اقتصادی اوراسیا، تعلق دارد.

اتحادیه اقتصادی اوراسیا که ابتدا تنها راهی برای ادغام مجدد برخی از جمهوری های جماهیر شوروی سابق قلمداد می شد، گام های بلندی در کاهش موانع مبادلات تجاری میان کشورهای عضو برداشته، اما به طور همزمان برای کشورهای خارج از اتحادیه موانع شدیدتری ایجاد می کند. اتحادیه اقتصادی اوراسیا ابزار ترجیحی سیاست اقتصادی خارجی روسیه به شمار می رود و دسترسی به اقتصاد روسیه را افزایش داده و همچنین انگیزه ای برای خارجی ها ایجاد کرده به این صورت که نشان می دهد شرکای تجاری می توانند دسترسی بیشتری به بازار داخلی روسیه داشته باشند. اتحادیه اقتصادی اوراسیا این امکان را برای روسیه فراهم آورده تا اولین تدابیر نهادی برای رسمی سازی روابط اقتصادی با کشورهای منطقه منا را به کار گیرد. به علاوه، مشروعیتی که اتحادیه به دنبال آن است، تا اندازه ای از طریق انعقاد توافقنامه های تجارت خارجی به دست می آید و در این زمینه، منطقه منا امیدوار کننده به نظر می رسد.

با توجه به تغییرات در منطقه منا در تمایل بیشتر به توافقنامه های تجاری، این احتمال وجود دارد که روسیه از طریق اتحادیه اقتصادی اوراسیا راهی برای افزایش حضور اقتصادی خود در منطقه بیابد و از اتحادیه به عنوان ابزاری موثر و

اهرم سیاست گذاری در منطقه مِنا استفاده کند. با این حال، کشورهای منطقه عمدتاً باید بین اتحادیه اقتصادی اوراسیا و اتحادیه اروپا یکی را انتخاب کنند و اتحادیه اروپا گزینه معقول تری به نظر می‌رسد. در عمل، کشورهای واقع در مرزهای روسیه از قدرت انتخاب برخوردار نیستند و شرایط اقتصادی و فشار سیاسی روی آنها تأثیر می‌گذارد؛ اما در منطقه مِنا که از نظر جغرافیایی با روسیه همجوار نیست، کشورها (برای نمونه ایران، ترکیه و مصر) گاهی اتحادیه اقتصادی اوراسیا را ارجح دانسته‌اند. بعید است کشورهای منطقه مِنا برای دسترسی به اتحادیه اقتصادی اوراسیا از بازارهای اتحادیه اروپا دست بکشند، اما فاصله جغرافیایی امکان توافق با هر دو طرف را برای آنها فراهم می‌آورد و می‌تواند افزایش تجارت و سرمایه‌گذاری با روسیه را در پی داشته‌باشد.

نتیجه‌گیری: سیاست همچنان پیروز خواهد شد؟

روابط روسیه و منطقه مِنا از منظر اقتصادی مورد بررسی قرار گرفت و به دلیل ضعف عملکرد روسیه در روابط اقتصادی با کشورهای منطقه اشاره شد. تجارت خصوصی در روابط اقتصادی کمیاب است، و تجارت و سرمایه‌گذاری مبتنی بر دولت هاست. روابط اقتصادی بین کشورهای منطقه مِنا و روسیه چه در رابطه با انرژی، سلاح، سرمایه‌گذاری از طریق صندوق‌های سرمایه‌گذاری دولتی و چه در رابطه با ابزار تجاری منطقه‌ای، از الگوی تجارت اتحاد جماهیر شوروی پیروی می‌کند و حجم و ارزش روابط به شدت به اهداف ژئوپلیتیک و نیازهای سیاسی وابسته است و نه واقعیت‌های مزیت نسبی مبتنی بر بازار. با توجه به رقابت مجدد بین آمریکا و روسیه و ظهور مجدد روسیه به عنوان یک قدرت در منطقه مِنا از طریق سوریه، بعید است که این وضعیت در آینده نزدیک تغییر کند.

نکته مهم درباره استراتژی اقتصادی روسیه در قبال منطقه مِنا، یعنی استفاده مداوم از تجارت و سرمایه‌گذاری برای تکمیل اهداف سیاست خارجی، این است که آیا روابط اقتصادی روسیه با منطقه مِنا آنقدری عمیق است که بتواند برای جاه طلبی‌های ژئوپلیتیک خود از آنها استفاده کند؟ همانطور که الحاق کریمه و تهاجم متعاقب آن به شرق اوکراین نشان داد، حتی حرکت‌های ژئوپلیتیک نسبتاً کوچک در مجاورت کرملین می‌تواند پیامدهای اقتصادی شدیدی به دنبال داشته‌باشد.

اقتصاد روسیه متکی به منابع طبیعی است. این مساله آن را در رابطه با منطقه مِنا در شرایط دشواری قرار می‌دهد. هر حرکت بزرگ روسیه به سوی کشورهای منطقه مِنا که پیامدهای بزرگی برای اقتصاد جهانی خواهد داشت، می‌تواند به پاسخ گسترده‌تر رقبای روسیه در منطقه منجر شود و خسارت زیادی به بار آورد. مسائلی مانند گسترش تولید نفت و گاز آمریکا و ظهور چین به عنوان یک رقیب احتمالی در منطقه، نیز می‌توانند روسیه را در منطقه مِنا به چالش بکشند. با این حال، اقدامات اقتصادی و سیاسی روسیه در منطقه مِنا همچنین می‌تواند آن را در برابر آسیب‌های خارجی مقاوم‌سازد. روسیه پس از حمله به اوکراین به دلیل تحریم‌های غرب متضرر شد زیرا این امر با رکود جهانی قیمت نفت همزمان بود. اگر روسیه در خاورمیانه مشغول فعالیت باشد، می‌تواند نقش بیشتری در تضمین ثبات قیمت نفت ایفا و تلاش‌های بسیار هماهنگ رقبای جهانی خود را خنثی کند.

به هر حال، دنبال کردن اهداف سیاسی از طریق اهداف اقتصادی یک ساختار شکننده اقتصادی ایجاد کرده و سبب شده روسیه به عنوان یک قدرت اقتصادی، نسبتاً ضعیف باقی‌بماند و از قدرت کافی برای انجام حرکات سیاسی در قلب منافع اقتصادی برخوردار نباشد. طنز این وضعیت متناقض این است که روسیه برای اینکه بتواند با موفقیت منافع

اقتصادی را تحت نفوذ منافع سیاسی قرار دهد، باید از موضع قدرت اقتصادی کار کند و تنها راهی که می تواند به چنین قدرتی دست یابد این است که به طور هماهنگ در راستای تجارت آزادتر تلاش کند. متأسفانه، بدون ارتقاء نهادهای داخلی مربوط به تجارت و سرمایه گذاری، هم روسیه و هم بسیاری از کشورهای منطقه منّا در گسترش همکاری های اقتصادی به طور کلی، و به طور ویژه با یکدیگر، مسیر دشواری پیش رو خواهند داشت.